



The Space of Language (Language as a Determining Factor in the Definition and Perception of Space)

Nasser Barati ^{1*}, Mohammad Nikpeyma ² and Sajjad Aalizadeh Mollayusof ³

1. Associate Professor, Faculty of Architecture and Urban Development, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran

2. PhD Student, Department of Urban Planning, University of Guilan, Rasht, Iran

3. MA of Urban Planning, Faculty of Architecture and Urban Development, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran

* Corresponding Author, naser.barati2012@yahoo.com

ARTICLE INFO ABSTRACT

UPK, 2021

VOL. 5, Issue. 1, PP, 1-22

Received: 12 Sep 2020

Accepted: 31 Jan 2021

Research article

KEYWORDS: Space, Language, Hermeneutics, Critique, City, The Space of Language

Background: Heidegger says in a famous statement: "language is the house of being". This statement is perhaps the best phrase that explains the connection between man and language. Humans are what they are because they use language, because they inhabit language; language is their space, which is also their place. The linguistic orientation of the concept of space and its dependence on linguistic structures, its application and perception as a key concept in branches of knowledge such as urban planning and architecture, has sometimes been misunderstood. The connection between the two themes of space and language has made these two basic concepts in the knowledge and interpretation of cities, and it is basically impossible to understand one without the other.

Objectives: The present article has been compiled with objectives such as rooting out the fields of perception in various theories of space and also defining language as the main element in the process of perception and experience of space.

Methodology: The studies conducted in this article are based on a method consisting of two models of "critical discourse analysis" and "hermeneutic phenomenology". This article has criticized a dominant definition of the concept of space in urban planning; a definition that considers space as a completely physical thing. In another part of the study, the roots of the concept of space in the structure of language have been studied by the method of hermeneutic phenomenology.

Results: It seems that the inseparable and intertwined structure identified in the essence of each of the two concepts of space and language, requires the emergence and application of a neo-concept called "the space of language". In this neo-concept, the space and interpretations expressed about it (which is the result of human lived experience in different human settlements, especially cities) are strongly dependent on language, thought, culture, identity, lifestyle, meanings, semiotics and common interactions in different languages.

Conclusion: The traditional definition of space as a set of physical elements that are specially arranged together is not commensurate with the nature of the living space. Space, as a field of communication whose material and immaterial elements must each carry a wide and complex meaning, can only be defined in the context of language, which has a completely corresponding nature to space and is also meaningful. So space actually derives its existence from the world of language. Language is not a tool for understanding space, but space itself.

Highlights:

The space of language, explains the total dependence of the concept of space on language; creating responsive spaces in the city is not possible unless there is an accurate understanding of the concept of space. Linguistic analysis of space is a way to apply spatial knowledge to create desirable areas of citizens' lives. An arena that also reproduces space based on the lived experience of citizens.

Cite this article:

Barati, N., Nikpeyma, M., & Alizadeh Mollayusof, S. (2021). The space of language (Language as a determining factor in the definition and perception of space). *Urban Planning Knowledge*, 5(1), 1-22. doi: 10.22124/upk.2021.17647.1567

فضای زبان؛

(زبان به مثابه عاملی تعیین کننده در تعریف و ادراک فضا)

ناصر براتی^{۱*}، محمد نیک پیمان^۲ و سجاد عالی زاده ملایوسف^۳

۱. دانشیار گروه شهرسازی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

۲. دانشجوی دکتری شهرسازی، دانشکده معماری و هنر، دانشگاه گیلان، ایران

۳. کارشناسی ارشد برنامه ریزی شهری، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

* نویسنده مسئول: naser.barati2012@yahoo.com

چکیده

اطلاعات مقاله

بیان مسئله: زبان محور بودن مفهوم فضا، کاربرد و ادراک آن را به عنوان یک مفهوم کلیدی در شهرسازی و معماری، گاهی با کژفهمی همراه کرده است. پیوند بین دو مضمون فضا و زبان آن‌ها را به عنوان مفاهیم بنیادین در شناخت و تفسیر شهرها تبدیل کرده و ادراک یکی، بدون دیگری ممکن نیست. نقد گفتمان مسلط در باب فضا، در رشته‌هایی چون شهرسازی که فضا را عموماً به عنوان یک مفهوم فیزیکی مورد استفاده قرار داده‌اند و همچنین مطالعه پدیدارشناسانه دو مفهوم مورد اشاره، می‌تواند به تبیین کاربردی مفهوم فضا کمک نماید.

هدف: مقاله حاضر با هدف ریشه‌یابی زمینه‌های ادراک در نظریات مختلف فضا و همچنین تعریف زبان به عنوان اصلی‌ترین عامل در فرایند ادراک و تجربه فضا، تدوین شده است. همچنین بررسی و نقد ارتباط متقابل بین فضا و زبان از اهداف این مقاله است.

روش: مطالعات انجام شده مبتنی بر ساختاری مرکب از دو روش «تحلیل انتقادی گفتمان» و «پدیدارشناسانه هرمنوتیک» است.

یافته‌ها: به نظر می‌رسد ساختار جدایی‌ناپذیر دو مفهوم فضا و زبان، پیدایش و کاربرد نومفهمومی تحت عنوان «فضای زبان» را ایجاد می‌کند؛ این مفهوم، فضا و تفاسیر مختلف تبیین شده درباره آن را که حاصل تجربه زیسته آدمیان در سکونتگاه‌های انسانی مختلف و به خصوص شهرها است، اکیداً وابسته به زبان و اندیشه، فرهنگ، هویت، سبک زندگی، معانی، نشانه‌شناسی و مراودات رایج در زبان‌های مختلف دانسته و ریشه تفاوت در ادراک فضا را ناشی از همین تفاوت‌های زبانی می‌داند.

نتیجه‌گیری: تعریف سنتی فضا به عنوان مجموعه‌ای از عناصر فیزیکی که به شکلی خاص در کنار هم استقرار یافته‌اند با ماهیت فضای زیست تناسبی ندارد. فضا شبکه‌ای پیچیده از عناصر فیزیکی و عوامل غیرمادی است. زبان به عنوان عامل و حامل تفکر، و به نمایش گذارنده جهان، تنها وسیله‌ای است که می‌تواند فضای واقعی را وانمود نماید؛ لذا زبان ابزار درک فضا نیست، بلکه خود فضاست.

دانش شهرسازی، ۱۴۰۰
دوره ۵، شماره ۱، صفحات ۱-۲۲
تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۲
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۲
مقاله پژوهشی

کلید واژه‌ها: فضا، زبان، هرمنوتیک، نقد، شهر، فضای زبان

نکات برجسته:

فضای زبان، وابستگی تام مفهوم فضا به زبان را تبیین می‌کند؛ خلق فضاهای پاسخگو به نیازهای ساکنان شهر جز در هنگامی که فهم دقیق نسبت به مفهوم فضا رخ دهد امکان‌پذیر نیست. تحلیل زبانیت فضا مقوله‌ای راهگشا در کاربرد دانش فضایی برای خلق عرصه‌های مطلوب حیات شهروندان است؛ عرصه‌ای که ضمناً بازتولید فضا را بر اساس تجربه زیسته شهروندان ایجاد می‌نماید.

بیان مسئله

ارتباط بین فضا و زبان از جمله مواردی است که در سال‌های اخیر در حوزه‌های مختلف زبان‌شناسی، فلسفه، علوم اجتماعی و... مورد توجه بوده است؛ ناکارآمدی نظریات موجود از یک سو و سلطه پارادایم پست‌مدرن از سوی دیگر (که توجه به نسبیت، عدم قطعیت، تکثر، پلورالیسم، بوم‌گرایی و... را مورد تأکید داشته)، از جمله دلایلی است که بحث توجه به زبان و بررسی تأثیرات آن در زندگی روزمره را برای اندیشمندان حوزه‌های مختلف دانش جذاب نموده است. اما در شهرسازی و معماری، ورود رویکردهای زبان‌شناسی و تحلیل ارتباط بین زبان و فضا به صورت دیگری رخ نمود. در معماری و شهرسازی این ارتباط عمدتاً در چارچوبی یک‌سویه و به صورت «زبان فضا» بیان شده و اندیشمندان در آن به تبیین ارتباط یک‌طرفه این دیالکتیک ذاتاً دوسویه و عمیق پرداختند.

ارتباطی که خروجی آن سعی در کلیشه‌ای کردن یا همسان‌سازی احتمالاً ناخواسته مفهوم فضا (به طور کلی) و فضای شهری (به طور خاص) داشته است؛ در فرایند این مفهوم‌سازی از ابزارهای رایج در زبان‌شناسی (مثلاً تدوین دستور زبان طراحی شهری و...) استفاده شده و آنطور که برابند تجربیات در شهرها، خصوصاً در شهرهای ایران نشان می‌دهد، رویکردهایی از این قبیل فی‌الواقع منجر به نابودی مفهوم فضا و اهمیت و جایگاه آن در علوم مرتبط با خلق فضا شده‌اند. غفلت اغلب متولیان فضا، از جمله شهرسازان نسبت به رابطه دیالکتیکی و دوسویه «زبان» و «فضا» امکان درک صحیح و گسترده از این مفهوم را از فعالان این حوزه سلب کرده است. مسئله‌ای که به تعاریف کلیشه‌ای و عمدتاً فیزیکی از مفهوم فضا بسنده کرده و نگاهی مکانیکی و تکرارشونده نسبت به آن دارد.

مفهوم فضا به‌عنوان اساسی‌ترین عنصر معماری و شهرسازی از زمان پیدایش فرم‌های بدوی وجود داشته است؛ یعنی از زمانی که انسان اولین سرپناه خود را ساخت و یا به عبارتی اولین محیط‌های مصنوع را در درون غارها سامان داد (پورمند و ریخته‌گران، ۱۳۸۵). بشر نیازمند فضایی بود که او را در مقابل اثرات محیط محافظت نماید. این نیاز از ابتدای زندگی بشر تا به امروز تغییر چندانی نداشته است. از همان زمان، این فضای محافظ دارای ارزشی خاص بوده چرا که نقطه شروع انسان برای شناخت محیط است. این فضا مرکزی است که بر مبنای آن تمامی ارتباطات فضایی شکل یافته و سنجیده می‌شوند. از یک سو ساخت این فضا وابسته به امکانات فنی انسان است و از سوی دیگر گویای حالات و روحیات سازنده آن است. لویی کان این نکته را چنین بیان می‌کند: در ذات فضا نه تنها روح زنده است بلکه فضا نمودی است از نیاز بشر نسبت به وجود (گروتز، ۱۹۸۷، ۱۸۹). به عبارتی دل‌بستگی بشر به فضا ریشه‌های وجودی دارد. این دل‌بستگی از نیاز به فهم مناسبات حیاتی در محیط پیرامون سرچشمه می‌گیرد، تا به عالم رخداده‌ها و کنش‌ها معنا و نظم دهد. معنایی که از طریق زبان‌های متنوعی که آدمی برای ارتباط آفریده، منتقل شده‌اند (شولتز، ۱۹۷۱، ۷).

در زبان تمدن‌های بدوی، اصطلاحاتی یافت می‌شوند که مبین مناسبات فضایی چون بالا و پایین، عقب و جلو و راست و چپ بودند. این‌ها اصطلاحاتی انتزاعی نیستند بلکه پیوند مستقیمی با وجود انسان و محیط او داشته و بیانگر جایگاه او در جهان‌اند. ایرانیان باستان نیز به شکل و الگویی فضایی اعتقاد داشته‌اند که دارای قسمت‌های مشخصی بوده و در آن «پایین»، به شکل استعاری نماد ناآگاهی، ناپختگی، خامی، تاریکی و امثالهم، و «بالا» نماد آگاهی، بلوغ، پختگی، سعادت، نور و مانند آن است (براتی، ۱۳۹۰). بنابراین بار معنایی کاملاً نسبی که هر یک از عناصر شاخص و ظاهراً جهان‌شمول مورد استفاده در توصیف مفهوم فضا در هر زبانی دارند (مثلاً کلمه چپ در زبان فارسی معانی متعددی را نمایش می‌دهد: متضاد راست، غلط و بیراهه، مخالف، بدخواهی و...) خود بر پیچیدگی و ضمناً وابستگی این مفهوم (فضا) به مقوله زبان تأکید می‌کنند.

اصولاً اگر از فضا، زبان را حذف کنیم چیزی از فضا باقی نمی‌ماند. این در حالیست که حتی وقتی شروع به بحث از فضا می‌کنیم، عملاً زبان را نیز درگیر موضوع کرده‌ایم. این دیالکتیک وقتی پر رنگ‌تر می‌شود که مقوله اشتراک‌پذیری موضوع نیز وارد بحث شود. ما با استفاده از ابزارهای زبانی تجربه زیسته از فضاهای مختلف را بیان می‌کنیم و به درک مشترکی از فضاها می‌رسیم. واژه‌ها و اصطلاحاتی که بطور روزمره استفاده می‌گردند، از جمله تنگ و تاریک، عریض و وسیع، بالا و پایین، دلباز، تر و تازه و... علاوه بر اینکه جهان فضایی را ترسیم می‌کنند، به معنا بخشی آن نیز یاری می‌رسانند. لذا فضا همان زبان است و درک فضا از طریق تجربه‌های زیسته مشترک آدمی و بازی‌های زبانی رایج است که پدیدار می‌شود. به نظر می‌رسد طرح نومفهوم «فضای زبان» به عنوان دیگر سوی کمتر مورد توجه قرار گرفته در رابطه دیالکتیکی فضا و زبان، بتواند ضمن روشن‌تر کردن مفهوم فضا برای

شهرسازان، زمینه‌های درک سیستماتیک و چندوجهی این مفهوم سهل اما شدیداً ممتنع را فراهم کرده و پس از آن، بتواند تا حدودی به حل مسئله کور فضایی یا کلیشه‌پنداری و ساده‌انگاری نسبت به این مفهوم اساسی در امر توسعه محیط کمک کند. درک فضا رابطه‌ای مستقیم با تجربه زیسته آدمیان و شرایط محیط زندگی آنان دارد که نمود فضایی آن نیز در زبان‌شان بروز پیدا می‌کند. از این رو مقاله حاضر با هدف درک دیدگاه‌های مختلف مطرح شده درباره فضا و تعریف زبان به‌عنوان اصلی‌ترین عنصر ادراک و تجربه از فضا تدوین شده است. سؤالات این پژوهش نیز به‌قرار زیر است: اساسی‌ترین تعاریف مربوط به فضا چیست؟ مهم‌ترین عامل در ادراک و تجربه فضا کدام است؟ زبان محور بودن مفهوم فضا چگونه ما را به نومفهوم «فضای زبان» می‌رساند؟

مبانی نظری

فضا

فضای ریاضی و فضای ادراکی از نخستین مضامینی است که در مطالعه بحث فضا به ذهن متبادر می‌شود؛ در این راستا فضا را می‌توان به سه گونه دسته‌بندی کرد. فضای جغرافیایی، فضای زندگی و فضای معماری. از نظر ادراک فضای اول، فضایی است ذهنی، چرا که مستقیماً قابل درک نیست. در ذهن ما این فضا با مجموعه‌ای از اطلاعات مشخص شده است و ما با استفاده از وسایل کمکی مانند نقشه یا یک مدل، توانایی شناخت آن را پیدا می‌کنیم. فضای زندگی، فضایی است نیمه ذهنی که بعضی از صفات آن برای ما مستقیماً قابل ادراک است و بسیاری دیگر را از راه اطلاعات می‌شناسیم و یا اینکه اصلاً نمی‌شناسیم. فضای سوم یا فضای معماری که به‌صورت عینی قابل ادراک است، فضایی است که مستقیماً احساس می‌شود و از طریق عناصر تعریف‌کننده‌اش امکان شناخت می‌یابد. اغلب ساختمان‌ها با استفاده از نقشه ساخته می‌شوند. معمار، ایده‌اش را بر روی یک نقشه دوبعدی ترسیم می‌کند، کارگران از روی نقشه فضایی را می‌سازند که سه‌بعدی و مادی است و هر بیننده‌ای می‌تواند آن را به همین صورت تجربه کند. فضای روی نقشه - یا فضای ریاضی - با فضای واقعی و قابل تجربه تفاوت بنیادی دارند و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آنان را معادل یکدیگر تصور کرد. فی‌الواقع اگر از تمام ارتباطات زنده فضای قابل ادراک صرف‌نظر کنیم و زندگی را در آن به حد یک تصویر قابل فهم تنزل درجه دهیم، آنچه باقی می‌ماند فضای ریاضی خواهد بود. در فضای ریاضی، تمامی نقاط در یک درجه از اهمیت قرار دارند و هر جهتی را به‌دلخواه می‌توان در آن یک محور تلقی کرد. اما در فضای ادراکی همیشه یک مرکز وجود دارد که محل ایستادن ناظر بوده و یک محور وجود دارد که تابع وضع ایستادن ناظر و ذهن او است. در فضای ادراکی تمام عناصر با یکدیگر در ارتباطند. عقب، جلو، چپ، راست و غیره. این ارتباط مرکب است و پیش از هر چیز تابع محل قرارگیری ناظر است یا به‌عبارت‌دیگر ارتباطی است شخصی. بدین‌سان فضای ادراکی وابسته به شخص ناظر است و به همین دلیل نه‌تنها به‌وسیله اشخاص مختلف به گونه‌های مختلف احساس می‌شود، بلکه در مورد یک ناظر ثابت نیز برحسب وضع فیزیکی او در تغییر است؛ عامل اجتماعی - روانی نیز در این مورد نقشی اساسی ایفا می‌کند (گروت، ۱۹۸۷، ۲۲۲).

از دیدگاه بیکن^۱ در توصیف مفهوم فضا، معماری بیان فضا است؛ به‌نحوی که در فرد تجربه‌ای معین از فضا در ارتباط با تجارب پیشین و آتی او ایجاد کند. به نظر بیکن جزء اصلی طراحی معماری از دو عنصر توده و فضا تشکیل شده است که جوهر طراحی رابطه متقابل این دو عنصر است. بیکن واحد اندازه‌گیری فضا را آهنگ تکرار گام‌ها می‌داند. از این رو آگاهی از فضا را تنها منوط به فعالیت مغز نمی‌داند بلکه کلیه حواس و عواطف و حتی حرکت انسان در آن دخالت دارند. ارگانیسم انسان نیز از نظر توانایی ادراک فضا تکامل می‌یابد؛ از وضعیت جنینی بی فضا تا اکتشاف فضای محدود نوزاد تا اکتشاف عمده دوبعدی کودکی که بر زمین می‌خزد و سرانجام پرش او به درون فضا چنان که ورزشکاران ماهر و رقصندگان هنرمند می‌کنند. جنبه ذهنی این ادراک نیز با طی مراحل موازی عمیق‌تر می‌شود؛ این مراحل بر اساس ارتباط یافتن انسان با نظام‌های بزرگ‌تر و بزرگ‌تر طی می‌شوند. به زبان معماری، این فرآیند شامل حرکت از زمین و مصالح ملموس و رفتن به سوی عناصر نامحسوس در کل جهان است (بیکن، ۱۹۷۶، ۱۵-۲۱). اما بررسی علمی و فلسفی مفهوم فضا نشان می‌دهد که فضا بیشتر امری ذهنی است. درک تجربی فضا تأیید می‌کند که فضا، خود شی نبوده، بلکه رابطه میان اشیا، یا ظرف اشیا یا تابش اشیا است. از طرفی دیگر دیدگاه‌هایی نظیر پدیدارشناسی، زمانی که

¹ Edmund Bacon

فضای رفتاری را مطرح می‌کند، مفهوم فضا و خلأ را دو مقوله جدا می‌داند؛ در واقع خلأ زمانی اتفاق می‌افتد که هیچ مرجع سنجشی وجود نداشته باشد ولی فضا شامل چنین نقاط مرجعی است درحالی‌که خود آن نقاط نیست (آرنه‌ایم، ۱۹۷۷، ۳۳). از جمله متفکرین مطرحی که بر روی مفهوم فضا مطالعاتی داشته میشل فوکو است؛ او در تعریف خود از فضا می‌گوید: فضایی که ما در آن زندگی می‌کنیم ما را از خویش بیرون می‌آورد و فی‌الواقع در همین فضا است که زندگی ما امتداد می‌یابد، زمان و تاریخ در آن وقوع پیدا می‌کند و این فضا ما را با امور متنوعی مواجه می‌سازد. در حقیقت زندگی ما در میان مجموعه‌ای از روابط و تعاملات اتفاق می‌افتد. او می‌گوید فضا صرفاً محدود به معماری ابنیه و توده‌ها نیست، بلکه هنگامی که این مجموعه‌ها در زنجیره روابط اجتماعی واقع می‌شوند، معنای فضا درباره آن‌ها متجلی می‌شود و لذا اساساً تجسم یا فهم فضا بدون ادراک ابعاد اجتماعی- فرهنگی و البته سیاسی آن مقدور نیست. به این ترتیب فوکو برای فضا ویژگی‌ها و اهداف اجتماعی- کارکردی خاصی قائل است که در ساختارهایی فرهنگی و نمادین آن‌ها را بازنمایی می‌کنند. فضای معرفی شده از سوی فوکو ساختاری کاملاً ارتباطی و بینابین داشته و مؤلفه‌های فرهنگی، اجتماع و ارزش‌های شهروندان در آن نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند؛ فضا از دیدگاه فوکو در مفهوم «هتروتوپیا»^۱ تشریح شده است (گربین^۲، ۲۰۱۵، ۳۰۹).

فوکو عبارت هتروتوپیا را برای توصیف فضاهایی به کار می‌برد که برخلاف آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد، ساده نبوده و مشتمل بر لایه‌های متعددی از معنا و ارتباط با سایر مکان‌ها هستند. به‌طور کلی هتروتوپیا بازنمایی کالبدی یک اتوپیا یا آرمان‌شهر است، اما در عین حال مشتمل بر اجزایی است که عملاً وجود یک آرمان‌شهر مطلوب را غیرممکن جلوه می‌دهد. فوکو با استفاده از استعاره آینه، ارتباط بین اتوپیا و هتروتوپیا را شرح می‌دهد؛ او می‌گوید آینه یک اتوپیا است، زیرا تصاویر انعکاس یافته در آن «مکان‌هایی بی‌مکان» هستند و در واقع مکانی غیرواقعی و مجازی‌اند که فرد می‌تواند به نحوی آشکار خود را درون آن ببیند. اما در عین حال آینه یک هتروتوپیا نیز هست که درون آن یک شیء واقعی وجود دارد. هتروتوپیا آینه در همان وضعیت که مطلقاً واقعی است و با حقایق فضای پیرامون خود در ارتباط است، مطلقاً غیرواقعی نیز هست و یک تصویر مجازی یا بالقوه از فضای اطراف خود ساخته است.

فوکو شش اصل برای هتروتوپیا تعریف می‌کند که عبارت‌اند از: ۱- وجود هتروتوپیاها در همه جوامع طبق بستر فرهنگی آن و تقسیم آن به دو گونه اصلی هتروتوپیا بحران و انحراف، ۲- تغییر کارکرد هتروتوپیا در طول زمان، ۳- هم‌نشینی کارکردها و فضاهای متناقض و متضاد در هتروتوپیا، ۴- ارتباط هتروتوپیاها با زمان، ۵- وجود سامانه‌ای برای ورود و خروج افراد در هتروتوپیا و ۶- قرارگیری هتروتوپیاها در یک طیف کارکردی با دیگر فضاها (فراش‌خیابانی و شه‌ایبان، ۱۳۹۸، ۱۱۲).

شناخت نسبت به فضا هنگامی حاصل می‌شود که تصویر ذهنی فرد با ویژگی‌های مکان هماهنگ شده و کاملاً با واقعیت‌های تجربی بیرونی تطابق داشته باشد. در این پذیرش و هماهنگی است که دانش جدید در ادراک فضا متولد می‌شود. فضای اجتماعی، همان‌طور که فوکو روایت می‌کند، مقوله‌ای بس فراتر از واقعیت‌های جسمی و مادی و بنابراین تجربی، به نظر می‌رسد. تا حدی که عملاً نمی‌توانیم از طریق مشاهدات علمی و سنجش صرفاً پوزیتیویستی، از فضای اجتماعی کسب آگاهی و شناخت کنیم، زیرا این فضا شامل لایه‌های نمادین اجتماعی- فرهنگی است و لذا برای تفاسیر یا خوانش‌های مختلف، باز است (گربین، ۲۰۱۵، ۳۱۱).

پیچیدگی‌ها و ارتباطات چندوجهی که فوکو در تعریف مفهوم فضا و سپس در پیوند آن با هتروتوپیا مطرح می‌کند، ذهن را به سمت پیچیدگی‌ها و ارتباطات معنایی و عمیق چندگانه «زبان» هدایت می‌کند. به عبارت دیگر لایه‌های متعدد معنایی در ارتباط بین شهروندان و افراد مختلف که به واسطه زبان رخ می‌دهد، شباهت قابل توجهی با مضمون روایت شده فوکو از فضا دارد. همین قرابت می‌تواند نشان‌دهنده نقش و اهمیت زبان در ادراکات بشر نسبت به پیرامون و نیز فهم فضایی او داشته باشد. در حقیقت به نظر می‌رسد این زبان است که فضا و زمینه فهم، استنباط و به خاطر سپردن آن را برای شهروندان فراهم کرده است.

در یک تقسیم‌بندی دیگر معانی ارائه شده از فضا در دو دسته فضای مطلق و قائم‌به‌ذات و فضای نسبی و وابسته به اشیا قرار می‌گیرند. افلاطون معتقد بود ماهیت فضا ثابت بوده و جسم نرمی است که در حضور اشیا به صورت‌های مختلف ظاهر می‌شود و هرگز صورتی شبیه به صورت اشیا نمی‌گیرد، زیرا هرگز تغییر ماهیت نمی‌دهد. ارسطو نیز اعتقاد داشت فضا مجموعه‌ای از مکان‌ها و بر هر چیزی مقدم است؛ به طوری که قابلیت پذیرش کمیت و کیفیت را دارد. نیوتن وجود فضا و زمان را مستقل از اجسام و حوادثی

¹ Heterotopia

² Grbin

که در آن‌ها قرار دارند، تعریف می‌کند؛ از نظر نیوتن فضای مطلق بدون ارتباط با هیچ امر خارجی، همواره ثابت و متشابه‌الاجزاست (فلاحت و شهیدی، ۱۳۹۴).

مفهوم فضای مطلق با نگرش واقع‌گرایانه از دوره رنسانس گسترش یافت. اما قبل از آن ذره‌گرایان^۱ معتقد بودند که اتم‌ها از نظر هندسی تفکیک‌ناپذیر و میان آن‌ها فضای تهی قرار دارد و فضا همچون خلأ بی‌نهایتی است که اتم‌ها در آن حرکت می‌کنند. بدین ترتیب نظریه فضای مطلق، وجود فضا را بر وجود اشیا و رویدادها مقدم می‌داند، در مقابل نظریه فضای نسبی وجود فضا را به حضور اشیا و رویدادها وابسته می‌داند. فضای نسبی بیان می‌کند که فضا وقتی که شیء یا اشیایی وجود داشته باشند و میان آن‌ها روابط معینی برقرار باشد، به وجود می‌آید، یعنی وجود فضا نسبت به وجود اشیا متأخر است و در اصل چنین دیدگاهی موجودیت فضا را به ادراک انسانی وابسته می‌کند. لذا فضا مجموعه‌ای از روابط میان اشیا و آدمیان است. از نظر کانت، فضا به‌مثابه یک شهود محض است که تمام ایزه‌ها و روابط بین آن‌ها را در برمی‌گیرد؛ از نظر وی، فضا و زمان صورت‌هایی هستند که انسان بر امور اعمال می‌کند که اساس آن در «ذهن انسان» و نه در دنیای خارج است. وی معتقد است فضا، یک انگاره تجربی مشتق شده از تجارب و آزمایش‌های بیرونی نیست و پیش از تمام تجارب دربردارنده اصولی است که ارتباط بین ایزه‌ها را موجب می‌شود، بنابراین فقط از دیدگاه انسانی است که ما می‌توانیم از فضا سخن بگوییم.

تصور می‌کنیم که برای سالیان طولانی در تفکر غربی به طور کلی وجود داشته مبتنی بر آن است که مفهوم فضا در کلیت خود از یک نوع واحد و جهانشمول است؛ اما تجربیات و مطالعات اخیر نشان می‌دهد که الگوهای ادراک و توصیف فضایی در واقع می‌توانند در فرهنگ‌های مختلف کاملاً واگرا باشند، لذا تفاوت‌های زبانی با ایجاد گرایش‌های شناختی متمایز از مفهوم فضا، مستقیماً ارتباط دارد (لوینسون^۲، ۱۹۹۶).

تعاریف مختلف علمی و فلسفی مفهوم فضا نشان می‌دهد که «فضا مقوله‌ای کیفی و ذهنی است» زیرا تعاریف تأیید می‌کند که فضا خود شیء نیست بلکه ظرف اشیا و موجودی مقدم بر وجود اشیاست. گاهی وجود آن، محصول روابط میان اشیا و یا ذهنیت انسان است. از این رو فضا بر اساس معیارهایی مانند طول، عرض، ارتفاع، حجم و... قابل توضیح نیست، در واقع فضا نمی‌تواند ویژگی‌های کالبدی مانند فرم و شکل را بپذیرد، به عبارتی دیگر فضای مطرح در شهرسازی و معماری با واژه‌هایی نظیر محصور، شفاف، شخصی، همگانی و... که عمدتاً جنبه ذهنی و ادراکی دارند تفسیر می‌شود (فلاحت و شهیدی، ۱۳۹۴، ۴۷).

از مهم‌ترین نظریه‌های تلفیقی، تلفیق دو جنبه عینی و ذهنی یا درک فضا بر اساس تجربه حسی و از طرف دیگر بر اساس تفکر عقلایی، موضوعی است که به تفصیل توسط هانری لوفور در کتابش تحت عنوان «تولید فضا» مورد بحث قرار گرفته است. هدف نهایی لوفور این بود که نشان دهد فضا سیاسی است. این گفته که «دانش معتبر فضا باید به مسئله تولید فضا پردازد» (لوفور^۳، ۱۹۹۱، ۱۱۱) بیانگر آن است که تحلیل وی دل‌مشغول اهمیت بنیادین روابط اجتماعی در اعصار و جوامع از لحاظ تاریخی ویژه است. این برای لوفور موضوع مهمی است: «فضا و زمان به‌طور جدایی‌ناپذیری در فرآیندهایی در چهارچوب شیوه‌های تولید، به هم پیوند می‌خورند» (ژلینتس، ۲۰۰۷، ۱۳۷-۱۳۸). لوفور معتقد است که برتری دادن به تصویر ذهنی از فضا که مشخصه معرفت‌شناسی مدرن از فضاست، سبب شده که درک ما از فضا ضعیف شود، امری که به فضای انتزاعی رهنمون می‌شود. تصور ذهنی به نظر وی تجربه زنده را می‌کشد و نمی‌توان جایگزین غنای آن شود (رفیعیان و حسین پور، ۱۳۹۰، ۶۸). در واقع به نظر وی فضاهای گذشته، این خصوصیات را داشت که توسط تمامی حواس قابل‌درک بود و از این رو جوانب مختلف تجربه فضا را یکجا در خود داشت. از نظر وی، جنبه‌های مختلف فضا که ابعاد اجتماعی و ذهنی و کالبدی آن را می‌سازند باید باهم تلفیق شوند. بنابراین او مفهوم فضای اجتماعی را مطرح می‌کند تا دو جنبه ذهنی و واقعی فضا را باهم پیوند دهد (اهری، ۱۳۹۳، ۲۰۲).

به عقیده شیلدز^۴، لوفور به جای آنکه صرفاً از اهمیت و اعتبار فلسفی فضا بحث کند، نگرش‌های اجتماعی به فضا را بررسی می‌کند و در تمام مدت از تأکید بر اهمیت اساسی ابعاد فیزیکی و مقوله‌های فضایی مانند مرزها و مناطق در زندگی روزمره غفلت نمی‌کند (شیلدز^۴، ۱۹۹۹، ۶). به نظر او فضا چیزی نیست جز حک شدن زمان بر جهان. فضاها در واقع همان واقعیت‌یابی‌ها هستند، حک‌شدگی‌هایی در تقارن با جهان بیرونی مجموعه‌ای از زمان‌ها و ضرب‌آهنگ‌های جمعیت شهری. آن‌گونه که لوفور شرح می‌دهد

¹ Atomists

² Levinson

³ Lefebvre

⁴ Shields

فضا همچنین فرآورده نیروهای ایدئولوژیک، اقتصادی و سیاسی (قلمرو قدرت) است که به دنبال مرزبندی، تنظیم و کنترل فعالیت‌هایی است که درون و به‌واسطه آن رخ می‌دهد. اهمیت مفهوم‌پردازی لوفور درباره تولید فضا آن است که این مفهوم‌پردازی به‌عنوان تحلیلی انتقادی درباره اهمیت فضا در جامعه سرمایه‌داری مدرن ارائه می‌شود؛ یعنی از روابط اجتماعی جدا نمی‌شود. فهم و استفاده لوفور از واژه تولید که به‌تفصیل در تولید فضا بیان شده است آشکارا بازتاب‌دهنده دین او به مارکس است. تز او این است که فضا را باید در کنار مواد خام، ابزارهای تولید و نیروی کاری در نظر گرفت که به مجموعه نیروهای مولدی تعلق دارند که مبنای شیوه تولید سرمایه‌دارانه را تشکیل می‌دهند. در نتیجه فضا چیزی در میان چیزهای دیگر نیست. فرآورده/تولیدی در میان سایر فرآورده‌ها/تولیدات هم نیست؛ بلکه شامل چیزهای تولید شده است و روابط متقابل آن‌ها را در همزیستی و هم‌زمانی‌شان -نظم (نسبی) و یا بی‌نظمی (نسبی) شان را- در بر می‌گیرد. فضا پیامد توالی و مجموعه‌ای از عملکردهاست و در نتیجه نمی‌تواند به مرتبه یک شی صرف کاهش یابد. فضا خودش به‌تنهایی پیامد کنش‌های پیشین است. فضای اجتماعی آن چیزی است که کنش‌های جدید را امکان‌پذیر می‌سازد، درحالی‌که کنش‌های دیگری را القا و درعین‌حال برخی دیگر از کنش‌ها را منع می‌کند (ژلنیتس، ۲۰۰۷، ۱۳۹-۱۵۶).

خوانش فضا، چنانکه در نظام دانشگاهی و عالم حرفه‌ای- مهندسی ایران رایج است، در یک معنا دم‌دستی‌ترین راه برای فهم مسئله پرتناقض و پیچیده فضا است؛ همه ما در مقام سوژه‌های گفتمان دانشگاهی، فضا را فقط می‌خوانیم. در این قلمرو در بهترین حالت به آنهایی که در معرض آموزش هستند، خواندن فضا را به گونه‌ای کاملاً خنثی می‌آموزند. این شکل از تربیت یا سوادآموزی بصری برای فهم فضا، در نهایت به چیزی جز معلولیت ذهنی- زبانی خواننده ختم نمی‌شود (داداش‌پور و یزدانیان، ۱۳۹۸).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود تعاریف مختلفی از مفهوم فضا توسط اندیشمندان حوزه‌های تخصصی گوناگون، اعم از حوزه‌های هندسه و ریاضی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم سیاسی و... ارائه شده است. اما در یک گروه‌بندی کلی می‌توان تعاریف ارائه شده را در دو دسته کلی جای داد. دسته اول تعاریفی است که بُعد ادراکی توسط حواس ۵ گانه از مفهوم فضا را مورد تأکید قرار داده و آن را به‌عنوان یک ابژه مورد توجه قرار می‌دهد و البته در نوع خود به دو مقوله کمی و کیفی یا ذهنی و عینی قابل تقسیم بوده و اغلب هنگامی که تبدیل به سوژه یا تصویر در ذهن مخاطب می‌گردد، واجد معنی شده و فضا برای فرد مفهوم می‌یابد. گروه دوم تعاریفی هستند که فضا را به‌صورت مجموعه‌ای از روابط، تعاملات و رخدادها و یا به‌عنوان زمینه‌ای برای پیدایش آن‌ها معرفی کرده است. به عبارتی فضا را بستری برای جریان زندگی تلقی کرده که هم در عرصه مکان (جغرافیا) و هم زمان (تاریخ) جریان داشته و پدیده‌ها را به یکدیگر ارتباط می‌دهد.

آنچه در این مقاله از مفهوم فضا استنباط شده است در واقع تلفیقی از تعاریف دو دسته مذکور است که بیشتر بر وجوه کیفی، ذهنی و ادراکی آن تأکید دارد. زیرا برای مفهوم زبان نیز می‌توان چارچوبی مشابه دسته‌بندی دوگانه فوق را ارائه داد و آن را علاوه بر بستر تعامل و ارتباط آدمیان، عاملی مؤثر در ادراک و پیدایش تصویر ذهنی و دانش محیطی شهروندان تلقی نمود؛ البته با تأکید بر این موضوع که مقوله زبان بر شکل‌یابی سایر مقولات و مفاهیم و از جمله روی مفهوم فضا، تأثیر مستقیم و جدی دارد.

زبان فضا یا فضای زبان؟

به نحوی که در سه‌گانه مشهور ایران کهن نیز دیده می‌شود زنجیره سلسله مراتبی پندار پاک، گفتار راست و کردار نیک، ساختی را برای زبان (گفتار) تبیین می‌نماید که خود وابسته به اندیشه و ذهن (پندار) بوده و در این ساختار سلسله مراتبی به محصول یا خروجی سودمند (کردار) منتهی می‌شود؛ به عبارت دیگر در این سه‌گانه، عامل زبان یا گفتار پیوند دهنده دو فضای ناملموس (ذهنی) و فضای ملموس (عینی) در پیرامون خود تلقی می‌شود. بدین ترتیب که آنچه در اندیشه فرد یا جامعه در قالب پندار یا فضای ذهنی وجود دارد، از طریق گفتار (بیان یا زبان) به فضای عینی متصل شده است. بنابراین زبان به‌عنوان یک عامل میانی خود به‌صورت همزمان مولود و مولد فضا تلقی گردیده و از یکسو بیانگر فضای ذهنی و از دیگر سو، ترسیم‌کننده فضای عینی است. لذا در این ساختار قدرت زبان در ترجمان فضای ذهنی به‌صورت عینی، امری تعیین‌کننده بوده و تفاوت در آن، می‌تواند رابطه بین دو سرابتا و انتهای زنجیره را به نحوی متفاوت موجب گردد. گاهی زبان موسیقی برای این ارتباط مناسب است، گاهی زبان تصویر و گاه زبان مورد استفاده روزمره آدمیان در انواع گوناگون؛ آنچه اهمیت دارد زیرساخت زبان مزبور در حلقه میانی زنجیره سه-گانه مذکور است. بنابراین آنجا که از «فضای زبان» یاد می‌شود، عرصه ذهن و یا پندار را که خود مرهون عواملی همچون ادراک، آموزش، آگاهی، تجربه و... است، مورد خطاب قرار داده و پرداختن به آنرا امری اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهد. به عبارت دیگر زبان

عاملی تعیین کننده در پیدایش فضا در انواع آن است و این پژوهش، به طور مشخص بخش اول سه‌گانه مزبور را مورد تمرکز و مطالعه قرار داده و آن دو (پندار و گفتار) را در یک عبارت پیوند دهنده، به‌عنوان «فضای زبان» مورد خطاب قرار می‌دهد و دستیابی به فضای عینی مطبوع را، لاجرم در گرو هارمونی بین دو عامل پیشین قلمداد می‌کند.

چنانچه حسین نصر در مقاله‌ای تحت عنوان مفهوم فضا در مینیاتور بیان می‌کند: «فلسفه دکارت که در واقع زمینه اصلی تفکر جدید اروپایی است، واقعیت را در فلسفه و علوم غربی و نیز توسط آنها در دید کلی غربیان به دو قلمرو متمایز تقسیم کرده است: عالم فکر و اندیشه و عالم بُعد و فضا که صرفاً با جهان مادی منطبق شده بود. هرگاه امروزه صحبت از فضا می‌شود، چه فضای مستقیم فیزیک نیوتنی مطرح باشد و چه فضای منحنی فیزیک نسبیت، مقصود همان عالم زمان و مکان مادی است که با واقعیت یکی دانسته می‌شود. امروزه در غرب دیگر تصویری از فضا و مکان غیر مادی و غیر جسمانی وجود ندارد و اگر نیز سخنی از چنین فضایی پیش آید آنرا نتیجه توهم بشری دانسته و برای آن جنبه وجودی قائل نیستند» (نصر، ۱۳۷۳، ۸۰). منهای حکم کلی تبیین شده در این بحث که از مقاله مورد نظر نقل شده است؛ مبنی بر آنکه در غرب تصویری از فضا و مکان غیرمادی وجود ندارد (که نگارندگان این مضمون را به هیچ وجه تصدیق نمی‌کنند)، تقسیم‌بندی واقعیت به دو قلمرو متمایز «اندیشه» و «بعد و فضا» (فضای مادی) با تحلیل ارائه شده از سه‌گانه «اندیشه، زبان و فضا» که پیشتر بدان پرداختیم، قرابت داشته و به لحاظ ساختاری می‌توان زبان را به‌عنوان عامل متصل کننده دو قلمرو مادی و غیرمادی تصور کرد؛ به‌عبارت دیگر اندیشه یا پندار همان فضای غیرمادی و سوژکتیو است که عاملی میانی، یعنی زبان آنرا به فضای مادی یا «بعد و فضا» که به خصوص در فهم یا ادراک کالبدی از فضای شهری مورد استفاده قرار می‌گیرد، متصل می‌نماید؛ به علاوه آنکه نه تنها در این تحلیل فضای غیرمادی را مورد انکار قرار نمی‌دهیم، بلکه آنرا عامل اصلی در شاکله زبان تلقی کرده و اساساً پیدایش مفهومی به نام زبان را بدون فضای ذهنی، امری غیرممکن قلمداد می‌کنیم. بر این اساس همچنان که پیشتر اشاره شد، فضای عینی که به تعبیر نصر از آن به «واقعیت» یاد شده است، عملاً بدون «فضای زبان» یعنی بدون زبانی که مولود فضای ذهنی یا غیرمادی است، موجودیت نخواهد یافت. از این‌رو مقوله فضای زبان از بنیان‌های اصیل و ضروری برای شناخت، ادراک، تحلیل، خلق و تولید فضای مادی یا فضای عینی، که موضوع بحث در دانش شهرسازی نیز هست، دانسته می‌شود.

محوریت اندیشه فضایی^۱ در روانشناسی ذهن آدمی و تحلیل قوای شناختی او، امری بنیادین بوده و می‌تواند در بررسی ارتباط بین ذهن، زبان و فضا نیز مورد استفاده قرار گیرد؛ انسان در فکر کردن از نظر فضایی موجودی کاملاً متبخر است و به نظر می‌رسد تبدیل مسائل غیر فضایی به فضایی، یکی از ترفندهای اساسی در قوای شناختی انسان است. قرار دادن مشکلات در یک نوع تفکر فضایی در نمودارها، طرح‌ها و دیاگرام‌هایی که ما به عنوان ابزار کمکی در فرایند تفکر از آنها استفاده می‌کنیم، منعکس می‌شود. البته رفتارهای گرافیکی و استفاده از نقشه‌های فضایی امری جهان‌شمول نیست و در سنت‌های مختلف تفاوت دارد، اما حتی فرهنگ‌هایی که به طور سنتی فاقد نقشه هستند، دارای ترسیمات فضایی مفصلی هستند که برای رمزگذاری اسطوره، دین و کیهان‌شناسی از آنها استفاده کرده‌اند. یکی از منابع گسترده بین‌فرهنگی شاهد در اثبات برتری تفکر فضایی در ذهن آدمی، رواج استعاره فضایی در بسیاری از حوزه‌ها است؛ مثلاً زمان (که عبارات فضایی مانند قبل و بعد درباره آن به کار می‌رود)، خوشبختی (مانند فامیل نزدیک یا دور)، ساختار اجتماعی (که طبقات بالا و پایین در آن مطرح می‌شود)، موسیقی (بالا یا پایین بودن صدا)، ریاضیات (مفاهیم پرکاربرد مثل بالا، پایین، فواصل، باز، بسته، دامنه و...)، احساسات (مثل روحیه بالا، افسردگی عمیق) و یا موارد دیگری مثل یادگیری گسترده، دایره دوستان، مکان مقدس و... همگی نمونه‌هایی از سلطه اندیشه فضایی در ذهن انسان، هنگام مواجهه با پدیده‌های مختلف است که با استفاده از مفاهیم رایج در زبان، منجر به ساخت نقشه‌های نمادین و تصویر ذهنی فضایی از آنها می‌شود (لوینسون، ۲۰۰۳).

تئوری ارتباط، در فضا و در زبان

در تعاریف مختلفی که از مفهوم فضا در دانش شهرسازی ارائه شده است، یکی از پرکاربردترین مفاهیم یا واژگان در توصیف این مقوله، بحث «ارتباط» است. مکی^۲ در رساله مشهور خود تحت عنوان «جستارهایی در فرم هم‌پیوند^۳» ارتباط را به‌عنوان مهم‌ترین

^۱ Spatial thinking

^۲ Fumihiko Maki

^۳ Investigations in collective form

شاخص در فضاهای شهری قلمداد کرده و به نظر وی به واسطه ارتباط است که می‌توانیم لایه‌های مختلف معنایی، کالبدی و فعالیتی در شهر را به صورت یک کل واحد ادراک نماییم و در ادامه مهم‌ترین پاسخی را دانش شهرسازی به دنبال آن است، ایجاد ارتباط در فضای شهری معرفی می‌کند (ترنسیک، ۱۹۸۶، ۱۰۶).^۱ مضمون ارتباط از جمله مضامینی است که در تعریف زبان نیز نقش اساسی ایفا کرده و به عبارت دیگر کارکرد اصلی زبان برقراری ارتباط بین افراد و همین‌طور ارتباط بین اجزای یک مجموعه است؛ لذا مقوله ارتباط پیوند و تعامل هرچه بیشتر «فضا» و «زبان» را به نحوی تصدیق می‌کند. مفهوم ارتباط در عرصه «زبان» یک مفهوم چندوجهی و عمیق است که اساساً بدون آن، زبان معنا و کارکرد خود را از دست می‌دهد؛ یک وجه این ارتباط آنجاست که مرلوپونتی^۲ می‌گوید زبان نمایش تفکر است و می‌توان آن را با توجه به ارتباط بین پدیده‌ها مطالعه کرد (سیلورمن، ۱۹۸۷، ۱۱۳). زمینه دیگر عبارت از ارتباطی درونی در مقوله زبان است که آن را با گفتار ارتباط می‌دهد. مرلوپونتی، پدیدارشناس شهیر فرانسوی در باب مسئله ارتباط به‌عنوان یک عامل درونی در عرصه زبان می‌گوید کار زبان از طریق سوژه‌های متقابل میسر می‌شود و معنای صحبت کردن (گفتار) صرفاً این نیست که از مجموعه‌ای از لغت‌های مجزا از یکدیگر استفاده کنیم، بلکه در آن از مجموعه‌ای از علائم جدانشدنی از یکدیگر استفاده می‌شود که حاصل ارتباط بین پدیده‌ها و نیز ارتباط ما با دیگران است که به واسطه یک ارتباط قدرتمند، که مبدل به یک جریان به هم پیوسته شده است، موجودیت یافته و به نظامی از دلالت‌های ذاتی و ساختار مشترک مرتبط با یکدیگر ظاهر شده است (سیلورمن، ۱۹۸۷، ۱۱۴).

اما برای نشان دادن جایگاه ارتباط در مفهوم فضا از منظر دانش شهرسازی نیز می‌توان به تئوری‌های سه‌گانه مشهور طراحی شهری، یعنی تئوری شکل و زمینه، تئوری مکان و تئوری ارتباط^۳ اشاره نمود؛ سه‌گانه‌ای که اساس طراحی شهری را به نحوی مبسوط تشریح کرده و نقش و عملکرد صحیح آن را در گرو تحقق و پرداختن به سه تئوری مزبور تبیین می‌کند. به‌طور مشخص، راجر ترنسیک^۴ «تئوری ارتباط» را به خطوطی تشبیه می‌کند که اجزای مختلف در فضای شهری را به یکدیگر متصل کرده است؛ او در توصیف خود از تئوری ارتباط در فضای شهری آن را به خطوط حامل موسیقی تشبیه می‌کند که همانند یک عامل پیونددهنده نتهای مختلف را در ارتباط با یکدیگر معنا بخشیده و با استفاده از آن تعداد نامحدودی از نتهای می‌توانند موسیقی واحدی را منجر شوند که بدون وجود آن، هرگز مقدور نبود. در فضای شهری نیز تئوری ارتباط اشاره به مفهومی دارد که هم پیوندی، معنا، برآمدن و شناخت جایگاه پدیده‌ها و اجزای مختلف در فضای شهر را در گرو وجود ارتباط به‌مثابه خطوط حامل موسیقی می‌داند (ترنسیک، ۱۹۸۶، ۱۰۶).

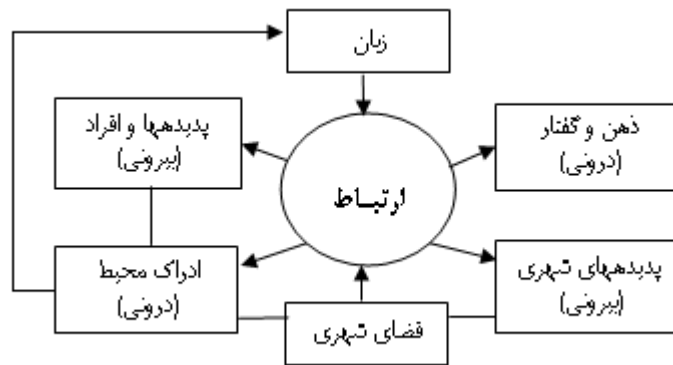
لذا نقش مقوله ارتباط، چه در زبان و چه در فضا (آن‌طور که شهرسازی نیز بدان پرداخته است) یک نقش غیرقابل انکار است و مفاهیم ارائه‌شده در باب نقش ارتباط در هر دو مضمون (فضا و زبان) ما را به یک زنجیره سه وجهی متشکل از ذهن، زبان و فضا توجه می‌دهد که پیش‌تر آن را در سه‌گانه ذهن، زبان و عملکرد نیز مورد اشاره قرار داده‌ایم. به عبارت دیگر همان‌طور که مقوله ارتباط دو نقش درونی و بیرونی را در مفهوم زبان ایفا می‌کرد (درونی: ارتباط بین ذهن و گفتار؛ بیرونی: ارتباط بین پدیده‌ها و افراد) در مفهوم فضا نیز ارتباط یک عامل دو نقشی است، یکی آنکه پدیده‌های موجود در فضا را به یکدیگر اتصال داده و از این‌جهت بدان‌ها معنا می‌بخشد (بیرونی) و دیگری آنکه خود یک مفهوم زاینده شده از ادراک یا ذهن است، ذهنی که بخشی مهم از ادراک خود از فضا را به واسطه زبان حصول کرده است (درونی) و این عامل درونی اخیر، زمینه‌ای است که اکیداً ارتباط بین فضا و زبان را تصدیق کرده و به نوعی ضرورت پرداختن به نو مفهوم «فضای زبان» را توجیه می‌کند؛ مضمونی که در بنیان خود ارتباط بین عناصر مؤثر در مفاهمه و پیدایش فضای شهری را جستجو می‌نماید.

¹ Trancik

² Maurice Merleau-Ponty

³ Figure and ground, place and linkage theories

⁴ Roger Trancik



شکل ۱. تبیین تئوری ارتباط در فضا و زبان

همچنین دیوید هاروی در مقاله‌ای رابطه بین دو مقوله فضا و زمان را در ارتباط با تأثیر آنها روی تصور جغرافیایی از مکان بررسی کرده است؛ او معتقد است مطالعه جغرافیای تاریخی مفاهیم فضا و زمان حاکی از آن است که ریشه‌های ساخت اجتماعی این مفاهیم در نحوه تولید و روابط اجتماعی ویژه آن نهفته است. به طور خاص، ویژگی‌های انقلابی یک شیوه تولید سرمایه‌داری، که توسط جریان‌های شدید تحول فناوری و رشد و توسعه بسیار سریع اقتصادی مشخص می‌شود، با تحولات قدرتمندی در زمینه ادراک و برداشت اجتماعی از مفاهیم فضا، مکان و زمان همراه است. پیامدهای این انقلاب‌ها و تحولات، دلالت بر مقوله‌ای دارد که از آن به «نابودی فضا توسط زمان» یاد می‌شود؛ پدیده‌ای که به سرعت و شتاب بالای گردش مالی سرمایه، در زمینه‌های فرهنگ و سیاست وابسته است (هاروی^۱، ۱۹۹۰). از سوی دیگر این تحولات گسترده در عرصه‌های مختلف سیاسی- اجتماعی و فرهنگی، در ساختارهای زبانی جوامع نیز تأثیر مستقیم داشته و این مقوله به نوبه خود بر نحوه ادراک از فضا و تحول در مفهوم آن اکیداً موثر است.

زبان و شهر

انسان، ماهیتاً موجودی فضایی است. اساساً هر چیزی که دارای طول و عرض و ارتفاع باشد فضایی است، یعنی مقداری از فضا را اشغال می‌کند. لذا مفهومی پدید می‌آید با عنوان فضائیت یا فضایی بودن. مسئله مهم اینست که فضایی بودن از طریق مفهوم‌سازی منتقل می‌شود و این مفهوم‌سازی می‌تواند ذهن را شرطی کند و بر روی برداشت ما از فضا تأثیر بگذارد. ما به عنوان کنشگران و فرآیند عاملیت، گرچه در یک فضای از پیش موجود به دنیا می‌آییم، ولی در تولید آن نیز مشارکت می‌کنیم. در نتیجه، دیالکتیکی پیش می‌آید که ما از یک طرف در یک فضا خلق می‌شویم و از طرف دیگر، در آن فضا زندگی‌مان مشروط می‌شود، ولی ضمناً امکان کنشگری در آن فضا و تأثیرگذاری بر تولیدش را نیز داریم. مسئله دیگری که به دنبال این مفهوم بروز می‌کند، مفهوم مکان است. عمدتاً مکان را به عنوان مقوله‌ای فیزیکی درک می‌کنیم و مثلاً می‌گوییم این جا، آن جا، بالا، پایین و...؛ این کلمات در ساختار زبانی و برای توصیف مکان، از مفهوم فضا قرض می‌گیریم. اگرچه این مفاهیم در ذهن هر فرد معنای خاصی دارد، ولی تقریباً همه اشتراک داریم که طبقه بالا از نظر اقتصادی، نسبت به طبقه پایین وضع بهتری دارد، اینکه به چه میزان و با چه کیفیتی، بحثی است که به تعداد افراد تکثیر می‌شود. اما به قول هابرماس، ما درباره مفاهیم به یک اجماع بین‌الذهانی می‌رسیم (پیران، ۱۳۹۲).

از دیگر سو آدمی بدون مجهز بودن به زبان احتمالاً هیچ‌گونه تجربه و درک درست و کاملی از موجودات و وجود ندارد و نیز هیچ زمینه‌ای که در آن همه افکار، افعال و تعهدات انسان استقرار یافته و معنا پیدا کنند تحقق نخواهد یافت. زیرا بدون زبان، انسان تنها از نوعی تفکر بسیار ابتدایی برخوردار بوده و تفکر پیچیده و تجرید برایش غیر ممکن خواهد بود. لذا باید تأکید کرد که زبان تنها ابزاری در اختیار انسان نیست، بلکه حادثه‌ای است که عالی‌ترین امکان وجود انسان را آشکار می‌کند. پس از سوسور که به عنوان برجسته‌ترین زبان‌شناس ساختارگرا شناخته می‌شود، بخش مهمی از نحله‌های فکری بعدی در این راستا، چون ابرساختارگرایی و پساساختارگرایی بخش قابل توجهی از مباحث خود را به زبان اختصاص دادند. از جمله گادامر بر این باور است که حقیقت جهان

¹ Harvey

انسان، در واقع، به زبان او متکی است. او هم، چون ابرساختارگرایان، این نظریه را که زبان چیزی جز نظامی از نشانه‌ها که بر مجموعه اشیاء دلالت دارد نیست را مردود می‌داند و معتقد است که زبان وسیله‌ای است که اشیاء از طریق آن برای انسان موجود شده‌اند، به عقیده گادامر بیرون ایستادن از تاریخ و زبان برای انسان مقدور نیست. یا به زبانی دیگر، جایی بیرون از زبان و تاریخ را نمی‌توان تصور کرد. زبان عرصه گسترده و عمیقی است که موجودیت انسان و جوامع انسانی و نیز ماهیت فرهنگی آنها را محقق نموده و مجال بروز و ظهور به آن‌ها می‌دهد. تا آن‌جا که شاید بتوان گفت که انسان در زبان زنده است. در فرآیند تفکر نیز گفته شده است که زبان تنها شرط و تنها عامل موثر در فعالیت‌های عالی ذهن مانند تفکر نیست، ولی شاید مهم‌ترین عامل باشد. تفکر بدون استفاده از زبان ممکن است، ولی این نوع تفکر بسیار ابتدایی است و قدرت تجرید تقریباً در آن وجود ندارد؛ تا آن‌جا که شاید نتوان بر آن نام تفکر نهاد (براتی، ۱۳۸۲، ۶).

در حال حاضر «فضا» در بسیاری از رشته‌ها از جمله شهرسازی و معماری، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روانشناسی و فلسفه مورد توجه و تحقیق بسیار است. یکی از ویژگی‌های برجسته این مجموعه جمع‌آوری کمک‌های نظری و تجربی از این سنت‌های متنوع علمی، با هدف جمعی پرداختن به برخی سوالات بنیادین است. از جمله پاسخ به: ماهیت فضا در زبان، نسبت زبانی فضا، رابطه بین زبان فضایی و شناخت از مفهوم فضا. تجزیه و تحلیل‌های زبانی ماهیت چند بعدی و ناهمگن فضا را برجسته می‌کند (هیکنم و رابرت^۱، ۲۰۰۶). ضمناً این مطالعات بر روی مفهوم بین‌رشته‌ای بودن مقوله فضا تأکید داشته و ضرورت بررسی آن در نظم‌های مختلف را ایجاب می‌نماید. این مقاله یکی از مهم‌ترین این وجوه، یعنی «زبانیت فضا» را در یک رابط دوسویه یا دیالکتیکی بین فضا و زبان مورد کنکاش قرار داده است.

همچنین زبان اشاره^۲، که به ویژه هنگام حضور و آدرس‌دهی در فضاهای شهری کاربرد دارد، نظام قراردادی خاص منظم و پیشرفته زبانی است که برای انتقال معنا، به جای الگوهای صوتی یا نوشتاری در زبان، از الگوهای علائم دیداری (ترکیب هم‌زمان شکل، جهت و حرکت دستان، بازوها یا بدن و حالات صورت برای بیان سلیس افکار گوینده) در یک «واژه اشاره» استفاده می‌کند. از سوی دیگر فضاها و مکان‌ها ساختاری یکپارچه و طبیعی از داده‌های «زبان اشاره» را ارائه می‌دهند که اغلب به سیستم‌های شناختی جداگانه تقسیم شده‌اند؛ برخی از زبان‌شناسان استدلال می‌کنند که زبان اشاره در ارتباط با مکان، در یک محیط فیزیکی کاملاً خارج از زبان جاری است و باید به عنوان بخشی از یک سیستم اشاره‌ای و نمادین با آن رفتار شود، اما به نظر می‌رسد که زبان اشاره در ارتباط با مکان و فضا، دو عامل «بیان فرمال» و «استعاره» را یکپارچه می‌کند. عملکردهای مختلفی که برای یک مکان واحد برشمرده می‌شود، اصولاً از طریق دستور زبان شناختی^۳ (رهیافت شناختی در توسعه زبان که در آن معنی، نشانه‌ها و دستور زبان یک زنجیره واحد تلقی شده و ادراک یکی، مجزای از بقیه مقدور نیست) قابل توجیه است؛ کهن الگوهای ذهنی شهروندان، طرح‌واره‌ها، ذهنیت‌ها و تصورات، سوژه‌ها، نقاط مرجع ذهنی در تحلیل یک موضوع، هم‌پوشانی مفاهیم و... در چارچوب زبان اشاره و در یک ساختار هم‌پیوند زنجیروار، فهم نسبت به فضا و مکان را مشابه آنچه در دستور زبان شناختی جریان دارد، شکل می‌دهند (ویلکاکس و مارتینز^۴، ۲۰۲۰). زبان اشاره به واسطه ماهیت استعاری و اکیداً ذهنی آن، و همچنین به واسطه کثرت و عمومیت کاربردی که در فرآیند گفتگو راجع به فضاهای شهری دارد، مصداقی بارز از محوریت زبان - اندیشه در پیدایش فهم و ادراک نسبت به مفهوم فضا به طور عام و فضای شهری به طور خاص، محسوب می‌شود.

اما در آغاز بحث درباره فضای زبان و اندیشه و سپس تبیین ارتباط آن با مفهوم شهر، به بررسی اجمالی دو دیدگاه متداول راجع به ماهیت زبان می‌پردازیم. این دو دیدگاه عبارتند از:

۱- دیدگاه ابزار انگارانه^۵:

بر حسب این دیدگاه زبان نوعی ابزار همچون هر ابزار دیگری تلقی می‌شود که در جهت ساختن جهانی معقول به کار می‌رود. از دیدگاه ابزاری، آدمی نخست (و مقدم بر زبان) ماهیت و واقعیت معانی کلمات را با حضور خود و نه اندیشه و تأمل درک می‌کند و سپس زبان را به‌عنوان یک ابزار برای مرتبط ساختن و نظم بخشی فرآورده‌های درک مذکور بکار می‌گیرد. بنابراین اگرچه زبان

¹ Hickmann & Robert

² Sign language

³ CG: Cognitive grammar

⁴ Wilcox and Martínez

⁵ instrumental

نقش مهمی در معقول ساختن جهان ایفا می‌کند، ولی این بدان معنی نیست که «ساختار جهان» یا اندیشه را بسازد (حاجی‌علی اورک‌پور، ۱۳۸۸).

۲- دیدگاه قوام بخش^۱:

بنابه این دیدگاه، زبان ابزاری نیست که در دست گیریم و از آن برای بیان منظور و اندیشه خود استفاده کنیم. بر اساس این دیدگاه، ساختار اندیشه توسط زبان قوام می‌یابد و ساخته می‌شود و از این رو معانی تام و کامل جهان فقط در این ساختار معنا می‌یابد. طبق این دیدگاه زبان و جهان درهم تنیده‌اند و هیچ راهی برای قائل شدن به حوزه‌ای که در آن معنا باشد و زبان نباشد، وجود ندارد (حاجی‌علی اورک‌پور، ۱۳۸۸).

اهمیت زبان در ساختار اندیشه انسان و بعنوان واسطه حیاتی پیوند او با جهان از دوره باستان شناخته شده بوده است. افلاطون معتقد بود که اندیشه، گفت و شنود^۲ درونی روح است با خود (باطنی، ۱۳۷۳). ماهیت پیوند انسان با جهان مطلقاً و اساساً کلامی (زبانی، گفتاری) و از این رو عقلانی و درخور فهم است. آنچه اسباب ویژگی موجود انسانی است، گفت و شنود ابدی او با خود است. از طریق این گفت‌وگوی درونی با خود است که گفت‌وگوی او با انسان‌های دیگر نیز صورت می‌گیرد. به‌وسیله زبان است که ما انسان‌ها تجربه مشترک خود از زندگی در این جهان را بازگو می‌کنیم. زبان وسیله جهان شمولی است که از طریق آن تفهیم و تفاهم صورت می‌گیرد (صاحب‌جمعی، ۱۳۸۸). به‌عبارتی هر چیزی که ما تجربه می‌کنیم نه بیشتر از یک تفسیر و نه کمتر از آن است. چیزهای جهان در قالب ارزش‌های ذهنی خود ما تفسیر می‌شوند و اینگونه است که یگانه جهانی که می‌توان شناخت، جهان تفاوت‌ها یعنی جهان تفسیرهاست. از اینرو ما در یک جهان زبانی^۳ حرکت می‌کنیم و از طریق تجربه‌های زبانی از پیش شکل گرفته است که در این جهان رشد می‌یابیم. با این تفاسیر می‌توان نتیجه گرفت که همه اندیشه‌ها گفت‌وگوی با خود هستند و گفت‌وگو در واسطه زبان صورت می‌پذیرد. پس زبان از اندیشه پیشی می‌گیرد و بر آن مقدم است. حتی اگر اندیشه هرگز با گفتار یا نوشتار بیان و بازگو نشود، ذات اندیشیدن زبانی است (صاحب‌جمعی، ۱۳۸۸) و در نتیجه با وام گرفتن از هایدگر می‌توان بیان کرد که زبان، بنیاد وجود آدمی است (کمالی، ۱۳۸۴).

در نوشته‌های مختلف، شهر بارها به یک متن تشبیه شده است؛ متنی آکنده از نشانه‌ها، معناها و شاخص‌ها که خواننده متن باید از آن رمزگشایی کند و بدین منظور می‌توان این گونه فرض کرد که محتوای این متن به کمک روشی زبان شناسانه قابل بازنمایی است. بویر^۴ فضا را به عنوان یک متن می‌خواند، همانطور که رولان بارت برای اولین بار پیشنهاد کرد «تجربه فضایی یک گفتمان است و گفتمان به طور حقیقی بر مبنای زبان پایه گذاری شده است» (شعله، ۱۳۸۸، ۱۰۶). شهر پر از معانی و نشانه‌هایی است که بر آن دلالت می‌کنند. خاصیت اصلی نشانه- معناها، انعطاف و سیال بودن آنهاست و این مسئله‌ای است که نمود آن در شهر با گذشت زمان و جریان دائمی در آن، به وضوح قابل بازبینی است. بدین ترتیب می‌توان با یک تحلیل زبان‌شناسی با تولید، دگرگونی، بازسازی، حذف و جایجایی عناصر نشانه- معنایی در شهر آشنا شد. همچنین شهر یک گفتمان است و این گفتمان بیش از هر چیز یک زبان تمام عیار است: شهر با ساکنانش سخن می‌گوید، ما نیز به سادگی با شهرمان سخن می‌گوییم، با زندگی در شهر، پرسه زدن در آن و با نگاه به آن (بارت، ۱۹۶۷، ۲۰۱).

چگونه درباره آنچه می‌بینیم صحبت می‌کنیم؟ به طور دقیق‌تر، ذهن و مغز چگونه اطلاعات مکانی (بصری یا سایر موارد) را رمزگذاری می‌کند؟ چگونه اطلاعات زبانی را رمزگذاری می‌کند و مهم‌تر اینکه چطور بین این دو ارتباط برقرار می‌کند؟ در ساختار زبانی، قوه ادراک اطلاعات شنیداری را به اطلاعات زبانی و سپس اطلاعات زبانی را به دستورالعمل‌های حرکتی دستگاه صوتی تبدیل می‌کند، اطلاعات زبانی حداقل شامل نوعی رمزگذاری آوایی هستند؛ از سوی دیگر در فرایند ادراک بصری، چشم اطلاعات شبکیه را به اطلاعات بصری تبدیل می‌کند، که حداقل شامل نوعی ثبت اطلاعات فضایی در ذهن (رتینوتوپیک^۵) است. حلقه ارتباط بین دو گروه اطلاعات معرفی شده پدیده‌ای است که از آن به عنوان «زبان اندیشه» نامبرده شده است. کدگذاری‌های انجام

¹ Constitutive

² Dialogue

³ Linguistic

⁴ Boyer

⁵ Retinotopic

شده در ذهن برای جهت‌یابی و شناخت وجوه کالبدی مختلف اشیایی که در پیرامون ملاحظه می‌شوند، از طریق ابزارهای زبانی صورت گرفته و اساساً ساختاری زبان‌محور از ادراک فضا را صورت می‌بخشد (بلوم، ۱۹۹۹).

مفاهمه کاربردی دوسویه فضا و زبان

فضا در حقیقت محملی برای بازنمود گذشته، جریان ایدئولوژی و اندیشه غالب جامعه در زمان حال و از این مسیر توسعه‌دهنده آن به سوی آینده است؛ از این رو بازنمایی فضا و اینکه چه اجسامی و پدیده‌هایی آن را تولید کرده یا بر سر بقای آن جنگیده‌اند، با بازنمایی و ترویج فرهنگ جامعه پیوندی ناگسستنی دارد؛ لذا مفهومی مطرح می‌شود که از آن به فرهنگ فضای شهری^۱ یاد می‌شود (میچل^۳، ۲۰۰۰). طبیعی است که در پیدایش این ساختار فرهنگی و نظر به تسری اندیشه و ایدئولوژی ساکنان در آن، زبان عاملی اساسی تلقی شده و در شکل‌دهی به فضا به عنوان فرهنگ (یا بخشی از یک فرهنگ) نقش محوری دارد.

وجوه اشتراک فراوانی که بین دو مقوله فضا و زبان وجود دارد، آن‌ها را به صورت عناصری جدایی‌ناپذیر و درهم‌آمیخته جلوه داده است؛ در بخش قبل مقوله «ارتباط» را به عنوان زمینه پیونددهنده دو عامل فضا و زبان مورد تحلیل قرار دادیم و اکنون یکی دیگر از مقولات پیونددهنده آن‌ها را که بحث «مفاهمه» است مورد بررسی قرار می‌دهیم تا از این طریق مضمون مورد هدف مقاله، یعنی «فضای زبان» بیش‌ازپیش روشن‌شده و ضرورت پرداختن به آن مشخص شود.

انسان بدون زبان فاقد اندیشه و بدون اندیشه، فاقد زبان است. زبان و اندیشه از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. زبان هم ابزار اندیشه آدمی، هم محتوای آن و هم صورت آن است. آدمی در دنیایی زندگی می‌کند که در اصل و در واقع منحصرأ ساخته و پرداخته زبان اوست. ویلهلم فون هومبولت^۴ از یکسو زبان را وسیله تفکر و حدیث نفس می‌داند و از سوی دیگر معتقد است نیروی زاینده زبان از نیروی زاینده تفکر جدانشدنی است. هومبولت معتقد است اگرچه زبان‌ها برخوردار از ویژگی‌های همگانی هستند، با این حال هر زبانی یک جهان فکری و جهان بینی منحصر به خود را فراهم می‌سازد (فضلی، ۱۳۹۴، ۱۴۵).

از سوی دیگر به طوری که رینالدی و مارلی در مقاله خود با عنوان «نقشه‌ها و فضا آمیخته با تجربیات زبانی هستند» تشریح می‌کنند، مدل‌های توزیعی - معنایی (DMS^۵) عاملی تعیین‌کننده در پیدایش معنای یک لغت هستند. به این ترتیب که معنی یک کلمه را می‌توان تا حدود زیادی از کاربرد و توزیع آن در متن (جایگاه قرارگیری آن کلمه در متن)، استنباط کرد (رینالدی و مارلی، ۲۰۲۰). بر همین مبنا یک فضای شهری نیز حتی اگر به لحاظ فرم کالبدی و کاربری‌ها کاملاً مشابه با فضای شهری دیگری باشد، آنچه معنای حقیقی آن را پدید آورده و آن دو را از یکدیگر متمایز می‌کند، زمینه قرارگیری، هم‌نشینی و ارتباط با سایر عناصر شهری احتمالاً متفاوت و همچنین کاربران و شهروندان متمایزی است که آن را مورد استفاده قرار می‌دهند.

به طور کلی مدل‌های توزیعی - معنایی (DMS) مبتنی بر داده‌های زبانی، ابزارهای قدرتمند و مدل‌های روانشناختی معتبری در فهم ساختار ادراک محیط توسط ذهن هستند؛ یکی از مهم‌ترین عوامل در ادراک پیرامون، وابسته به فضای روانشناختی^۶ است. برای مثال راست دست‌ها به طور خودجوش مفاهیم مثبت را با سمت راست فضا و مفاهیم منفی را با سمت چپ مرتبط می‌کنند، در حالی که چپ دست‌ها علیرغم قرار گرفتن در معرض داده‌های زبانی یکسان، رابطه مخالف را نشان می‌دهند (بوتینی و دولر، ۲۰۲۰). این مثال گواهی بر اهمیت مقوله «فضای زبان» است و وابستگی فضا و ادراک آن را به زبان، و اندیشه (که خود حاصل تعامل رفت و برگشتی مستمر بین ذهن و زبان است)، نشان می‌دهد.

علاوه بر ارتباط تنگاتنگ زبان و اندیشه، فهم و ادراک آدمی نسبت به پدیده‌ها و جهان پیرامون از طریق زبان صورت می‌پذیرد، آدمی دارای این توانایی است که زبان‌هایی بسازد که به وسیله آن‌ها هر معنایی می‌تواند بیان شود. ویتگنشتاین^۷ معتقد است فهمیدن یک گفته نه همان داشتن یک تجربه است و نه چیز دیگری که در ذهن شنونده رخ می‌دهد؛ فهمیدن همانا یک توانایی است که در چگونگی واکنش شنونده به زبان (گفتار) آشکار می‌شود. یکی از شعارهای ویتگنشتاین این بود که دنبال معنا نروید، دنبال کاربرد بروید؛ معنای واژه در واقع نوعی به‌کارگیری آن است. یعنی آدمی تنها از طریق کاربرد یک واژه به «فهم» آن نائل

¹ Bloom

² The Culture of Urban Space

³ Mitchell

⁴ Wilhelm Von Humboldt

⁵ Distributional Semantic Models

⁶ Psychological Space

⁷ Ludwig Wittgenstein

می‌شود. او در تحقیقات فلسفی خود به جای آنکه بگوید یک جمله بدان سبب معنا دارد که یک تصویر است، می‌گوید معنای یک جمله وابسته به «کاربرد» برآمده از آن است و از آنجاکه کاربردها، دستخوش شرایط و زمینه‌های گوناگون و در نتیجه متفاوت‌اند، معنی واژه نیز دستخوش همان تفاوت‌هاست (ویتگنشتاین، ۱۹۳۴، ۳۲).

بدین ترتیب و بر اساس بحث روایت‌شده از دیدگاه ویتگنشتاین آنچه در قالب «فهم» برای آدمی حاصل می‌شود، درگرو زبان و خود زبان نیز وابسته به کاربرد آن در زمینه مشخص است و لذا مقوله فهم به مقوله دیگری به نام کاربرد نیز پیوند می‌یابد. اما دیگر سوی بحث، مقوله فضا در رابطه با فهم است. همان‌طور که اشاره گردید بافت شهری ساختاری متشکل از توده‌ها و فضاها است؛ برخی تعاریف به زبان ساده هر آنچه ساخته‌شده و کالبد یافته است را توده و هر آنچه ساخته نشده و وجود ندارد را فضا نامیده‌اند؛ لذا فهم فضا در یک بافت شهری به مراتب کار دشوارتری به نظر می‌رسد، زیرا قرار بر فهم و ادراک چیزی است که وجود ندارد؛ البته وجود ندارد، بدان سان که توده وجود داشته و ملموس است، به عبارت دیگر وجود فضا صرف تعینات بیرونی نبوده و درآمیخته با مقولات دیگری است که عمدتاً جنبه سوژکتیو داشته و در ذهن و اندیشه آدمیان (که خود مرهون زبان است) موجودیت می‌یابد. شاید به دلیل همین پیچیدگی در مفاهیم فضا است که غالباً شهرسازی و معماری معاصر دچار پدیده کور فضایی شده است و عملاً مفاهیمی نسبت به آن، در مرحله طراحی صورت نمی‌گیرد و به بیان دیگر، پیدایش فضا به اتفاقی تبدیل شده است که پس از احداث و ترکیب توده‌ها و شکل‌یابی آن‌ها رخ می‌دهد.

همچنین باید اشاره کرد که فهم فضا نه صرفاً یک پدیده ذهنی، بلکه اکیداً وابسته به کاربرد آن است. همان‌طور که در باب پیوند زبان و فهم اشاره گردید، فهم زبان در قالب کلمات و جملات نیز وابسته به کاربرد آن‌ها بود، به همین ترتیب فهم و ادراک فضا نیز وابسته به کاربرد و عملکرد آن در بافت شهر است و چه بسا ذهن آدمی یک فضا را به واسطه کاربرد آن درک کرده و به خاطر می‌سپارد و در نقطه مقابل، چه بسیار عرصه‌های باز (فاقد توده‌های ساختمانی یا محصور بین بناها را) که در مرحله طراحی به عنوان «فضا» در نظر گرفته شده است را ادراک یا مفاهیم نمی‌کند، زیرا عملاً کاربرد یا عملکرد خاصی برای آن تعریف نشده است! لذا بار دیگر عرصه‌ای سه وجهی متشکل از «فضا، مفاهیم و کاربرد» مطرح می‌گردد که ساختاری مشابه آن درباره زبان (زبان، فهم و کاربرد) تبیین شده است. از این رو ضمن تأکید بر ارتباط انکارناپذیر فضا و زبان، باید گفت که فضای زبان روایتگر امری ذهنی وابسته به زبان است که آن را به عنوان فضای شهری در فرآیند شهرسازی مورد خطاب قرار می‌دهیم، به عبارت دیگر فضا مقوله‌ای است که مفاهیم و ادراک عملکرد آن در ذهن و به واسطه زبان رخ می‌دهد.

فهم زبانی جهان و فضا

اما یکی از نکات قابل توجه دیگر در باب مقوله «فضای زبان»، بحث تأثیرگذاری زبان به عنوان عاملی تعیین کننده در فهم و ادراک از مفهوم فضا در ذهن افراد است؛ از این رو محدودیت‌ها و امکانات زبان مورد استفاده، تأثیر مستقیم بر نحوه ادراک از فضا داشته و لذا می‌تواند تا حدود قابل توجهی بر تعریف یونیورسال از آن اثر گذاشته و اجماع بر روی آن را دشوار نماید. البته شاید رفتن به دنبال تعریف واحد از مفهوم فضا امری بیهوده تلقی شود، آن‌هم در زیست جهان ماهیتاً متمایل به اندیشه پست‌مدرن که امروزه در جوامع انسانی مشهود است؛ اما دست کم می‌توان برخی از ناهمخوانی‌ها و در نتیجه آن تفاوت در کارکرد فضا بین شهرها و جوامع مختلف را در موضوع مطرح شده، یعنی اثرگذاری زبان بر ساخت یا تولید مفهوم فضا، جستجو نمود.

در شرح این مقوله باید گفت که هر زبانی که به ما ارث برسد، در آن واحد هم وسیله است و هم دام؛ وسیله است، چون با آن تجربیاتمان را نظم می‌دهیم و اطلاعات حاصل از واقعیات جاری پیرامونمان را با واحدهای زبانی (اعم از کلمات، جملات و گزاره‌ها) درمی‌آمیزیم. مضاف اینکه آنچه در مورد زبان‌های کلامی صادق است، در مورد زبان‌های تصویری هم مصداق دارد. زیرا ما اطلاعات حاصل از تجربه تصویری مان را با تصاویر، قالب‌ها و کلیشه‌های پیش‌ساخته و مطابق شیوه‌ای که به ما «آموخته شده» است، درمی‌آمیزیم. پس از آمیختن اطلاعات حاصل از تجربه با عناصر ناملموس، چه کلامی باشند چه تصویری، بدون و یا برخی مواقع همراه با رجوع دوباره به خود اطلاعات، به انحصارشان درآورده و از آن‌ها نظام‌هایی می‌سازیم و این نظام‌های تجریدی پرداخته ذهن را، هرگاه کلامی و از جنس گفتار و نوشتار باشند «تفسیر» یا «فلسفه» و هرگاه که بصری باشند، «بازنمایی‌های جهان» می‌نامیم. همچنین با نظام‌های تجریدی کوچک ذهنمان به پویایی وقایع اطراف نگر بسته و ارتباطی بین بازنمایی‌های ذهن خود و جهان واقعی یافته و یا تظاهر می‌کنیم که یافته‌ایم. در این باور که ارتباطات حقیقی‌اند، خود را در مرکز استفهام تلقی کرده و فرض می‌کنیم که با جهانی «آشنا» مواجه هستیم. اما همان‌طور که به صورت ضمنی اشاره گردید، زبان ضمن وسیله بودن، دام نیز

تلقی می‌شود؛ بدین ترتیب که اگر تجریده‌ها، کلمات، جملات، گزاره‌ها، بازنمایی‌های تصویری، قالب‌های پیش‌ساخته تصویری که از محیط فرهنگی پیرامون به ارث برده‌ایم با وظایف خود هماهنگ باشند، مشکلی بروز نمی‌کند. اما زبان‌ها نیز مانند هر وسیله دیگر انتخاب می‌کنند و در این عمل آنچه را که انتخاب نکرده‌اند، به حال خود رها می‌کنند. مثلاً دماسنج که به زبانی محدود و خاص سخن می‌گوید از وزن چیزی نمی‌داند و برای آن تنها مقوله دما مطرح است و البته آنچه دماسنج می‌گوید درست است؛ اما اگر دانستن وزن، رنگ، بو و یا ویژگی دیگری غیر از دما مطرح باشد، با ویژگی‌هایی مواجه شده‌ایم که زبان دماسنج نمی‌تواند فهم و بیان کند، و لذا زبان به دام بدل شده است. به عبارتی باینکه زبان است، برخی عناصر و ویژگی‌ها را نمی‌فهمد و این دام است (کپس، ۱۹۷۱، ۱۰).

هر زبان دیگری نیز مثل زبان دماسنج، کاری را انجام نیافته می‌گذارد تا زبان‌های دیگر دنبال کنند. بر طبق مطالب مشروحه زبان ما در شهرسازی نیز همچون وسیله‌ای است که در فهم و ادراک بسیاری عناصر در شهر به یاری ما می‌آید و هم‌زمان، در نادیده انگاشتن یا نفهمیدن برخی دیگر از عناصر و اجزاء، همچون یک دام عمل می‌کند، دامی که صاحب خود را بدین توهم دچار کرده است که همه چیز را دانسته و درک کرده و بافت شهری با تمام ویژگی‌های خاصش در کف اراده و آگاهی وی قرار گرفته است، درحالی که زبان اولیه اساساً از ادراک برخی وجوه عاجز و ناتوان بوده است. در مورد فضا نیز چنین است و چه بسا ویژگی‌ها، کیفیات، کارکردها، تجربیات، دیدگاه‌ها، انتظارات، الگوها و مناسباتی از آن مورد انتظار باشد که زبان ما به مثابه یک دام، ما را دچار پندار یا توهم در فهم آن‌ها کرده باشد، حال آنکه در واقعیت چنین نباشد. همچنین بخشی از تفاوت‌هایی که بین اقوام مختلف در سرزمین‌های گوناگون، نسبت به استفهام از مقوله فضا وجود دارد، برخاسته از توانایی زبان و ابزارهای موجود در آن برای درک پیرامون است؛ چه بسیار زبان‌هایی که در زمینه مشخصی توانمند بوده و روی آن‌ها در طول تاریخ یک ملت کار شده است و در نقطه مقابل، نسبت به برخی مفاهیم ناکارآمد یا ضعیف است و جنبه «دام» بودن آن در ایجاد توهم ادراک برای کاربر پرنرنگ‌تر است. برای مثال زبان فارسی در زمینه ادبیات و آرایه‌های ادبی زبانی غنی، منعطف و پرورش‌یافته است، اما همین زبان درباره یک حوزه تخصصی مثل کامپیوتر، سابقه و ابزارهای چندانی برای درک و استفهام کامل آن را در اختیار ندارد. ضمن آنکه قرار گرفتن بافت شهری و ویژگی‌های آن در «کف آگاهی» انسان خود گزاره‌ای مبهم است؛ زیرا آنچه بر ذهن انسان حکمروایی می‌کند، الزاماً آگاهی تام نیست. «اعمال و رفتار انسان بیش از آنکه نتیجهٔ گزینش‌های آگاهانه و دلیل‌آوری باشد، معلول امیال و غرایز فرو خفته یا سرکوب شده در ناخودآگاه آدمی است. از این بیشتر، آگاهی تنها بخش کوچکی از سرشت انسانی را می‌سازد و آنچه سرشت انسانی بدو باز می‌گردد همانا ناخودآگاه و سائق‌های برخاسته از آن است. رفتار خودآگاه انسانی تنها به سان بخش بیرونی کوه یخی است که بخش بسیار بزرگتر و مهم‌تر آن درون آب است» (تقویان، ۳۳، ۱۳۹۰).

از سوی دیگر فراموش نکرده‌ایم که فضای موصوف که خود ساخته و پرداخته زبان است، در فرآیند آمیختگی با زبان و تولید نو مفهوم «فضای زبان» به طریقی فضا و مفهوم آن را در یک ساختار مشخص و دوسویه (رفت و برگشتی) مولود زبان و ابزارهای وابسته بدان معرفی می‌نماید. این تحلیل مشخصاً ادراک فضا و سپس تولید آن را وامدار زبان قلمداد کرده و گزاره فضای زبان را، از این وجه می‌توان مفهومی در روایتگری تعامل این دو مفهوم، با هدف آفرینش فضای ملموس، مطلوب و کارکردی در شهر، البته با زبان مشخص، تلقی نمود.

پیشینه پژوهش

اغلب پژوهش‌هایی که ارتباط حوزه‌های مختلف دانش را با مقوله «زبان» مورد کنکاش قرار می‌دهند، به نوعی ریشه در اندیشه پست‌مدرن دارند؛ زیرا تأکید بر زبان و گفتمان از اصول و مولفه‌های بنیادین این مکتب است؛ پست‌مدرنیسم تمام معرفت را محصول گفتمان و زبان می‌داند. بر این اساس که خود برخاسته از دیدگاه‌های پلورالیستی و نسبیست‌گرایانه است، حقیقت را نمی‌توان تنها در یک معرفت و فرهنگ خاص محصور کرد؛ در حقیقت پست‌مدرنیسم در برگیرنده پیچیدگی مفرط، تناقض، ابهام، تنوع و عدم انسجام درونی است. مقاله پیش‌رو نیز ریشه در رویکردهای نسبیست‌گرا و زبان محور مکتب پست‌مدرن دارد؛ تحلیل‌های زبان محور ارائه شده از مفهوم فضا در این گفتار، تلاشی در جهت تنویر مفهوم چندوجهی فضا و به ویژه تأکید بر وجوهی از آن است که اغلب در عرصه عمل و اندیشه شهرسازی و معماری مورد غفلت واقع شده‌اند. انتقادات مطرح شده در این زمینه از دریچه دیالکتیک بین دو مفهوم فضا و زبان می‌تواند گامی در مسیر خلق فضاهای متناسب با زمینه و اجتماع باشد.

اما بررسی نگارندگان حاکی از آن است که تعداد بسیار محدودی از مطالعات پیشین، مفهوم محوری این مقاله، یعنی «فضای زبان» را، دست کم از زاویه‌ای که در این مقاله بدان پرداخته شده، مورد مطالعه قرار داده‌اند. لازم به تصریح است به نحوی که در ادامه ملاحظه می‌شود، این مضمون با بحث زبان فضا یا دستور زبان فضاهای شهری، که تألیفات متنوعی در باب آن موجود است، تفاوت ماهوی دارد. در زبان فارسی برخی تألیفات ناصر براتی، از جمله: «نگاهی نو به مفهوم شهر از نظرگاه زبان و فرهنگ فارسی، نشریه هنرهای زیبا؛ ۱۳۸۲»، «بازشناسی مفهوم خانه در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی، مجله خیال؛ ۱۳۸۲» و کتاب «زبان، تفکر و فضا: پیش درآمدی بر نگره‌های بعد از مدرنیسم به محیط زیست، انتشارات سازمان شهرداری‌های کشور؛ ۱۳۸۲»، برخی زمینه‌های زبان محور اثرگذار در دانش شهرسازی را مورد مطالعه قرار داده‌اند.

در زبان انگلیسی نیز تألیفات و سمینارهای متعددی که هم‌زمان مفاهیم زبان و فضا را پوشش داده‌اند، یافت می‌شود. به‌خصوص در بحث زبان فضا^۱ مباحث فراوانی وجود دارد، اما آثاری که مشخصاً بحث فضای زبان^۲ را مطرح کرده باشند، کمتر مشاهده شده است، به ویژه از نظرگاه متخصصین و متولیان ساماندهی فضا که عمدتاً در حوزه دانش شهرسازان و معماران تلقی می‌شود، پژوهش خاصی در بررسی‌های نگارندگان مشاهده نشده و بیشتر تألیفات و مصنفاً موجود از منظر تخصص‌هایی همچون علوم شناختی و زبان‌شناسی بوده است. از جمله در فصلی از یک کتاب با عنوان «فضای زبان و جایگاه ادبیات»، بارتولونی (استاد رشته ادبیات تطبیقی در دانشگاه سیدنی) مضمونی مشابه سوژه مورد نظر این مقاله را از دیدگاه تخصصی خود مطرح کرده که به بخش‌هایی از آن اشاره می‌شود:

هایدگر در گزاره‌های معروف درباره زبان می‌گوید: «زبان خانه هستی (وجود) است»؛ زبان حرکت می‌کند و از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود. زبان از موضوع یا فردی که آن را صحبت می‌کند بیرون می‌آید و به شنونده می‌رسد، همچنین برای اینکه مضمونی را بیان کند، به اعماق موضوع ورود می‌کند. در عین حال بعضی مواقع، زبان حرکت نمی‌کند. با ما یا بدون ما همچنان باقی می‌ماند، غیرقابل بیان، غیرقابل شناسایی، پنهان و ساکت است. اینها را چه کسی بیان می‌کند؟ خود زبان. به راستی این زبان وقتی حرکت می‌کند به کجا می‌رود و ما چگونه می‌توانیم آن را پیدا کنیم؟ آیا واقعا می‌توانیم آن را جستجو و مشاهده کنیم؟ این سوالات دور از بازی‌های ساده مفهومی هستند که وقایع طبیعی زندگی روزمره را پیچیده می‌کنند؛ بلکه آنها به مباحث قابل توجه فلسفی و فرهنگی پاسخ می‌دهند که در قرن بیستم رخنه کرده و پروژه‌های زیباشناختی و هستی‌شناسانه را شکل می‌دهند، مفاهیمی که اساس تولید فرهنگی و ادبی معاصر است (بارتولونی^۳، ۲۰۱۵).

پیوند محکم بین زبان و انسان بارها در فلسفه، زبان‌شناسی و نظریه انتقادی مشاهده شده است؛ گزاره روایت شده از هایدگر (زبان، خانه هستی است) شاید بهترین عبارتی است که این درآمیختگی و پیوند بین انسان و زبان را تبیین می‌کند. انسان‌ها به لحاظ وجودی همان چیزی هستند که هستند، زیرا از زبانی مشخص استفاده می‌کنند. آنها در زبان ساکن هستند، زبان فضای آنهاست، بلکه مکان آنها نیز هست. با فرض درست بودن این دیدگاه اولین سوالی که به ذهن می‌رسد آن است که زبان به عنوان فضای انسان‌ها، چگونه فضایی است؟ متأسفانه هایدگر هرگز تلاش نکرد تا خانه وجود (زبان) را توصیف کند و به اتاق‌های زبانی که خانه ماست و در آن حرکت می‌کنیم، می‌نشینیم، می‌خواهیم، می‌خوریم، عشق می‌ورزیم و... فرم و یا تصویری بدهد. سوالاتی از این قبیل که رنگ اتاق چیست؟ چند اتاق وجود دارد؛ چگونه آنها مبله شده‌اند؟ آیا اشیایی وجود دارد که می‌توان به آنها دست یافت و آنها را لمس و احساس کرد؟ این خانه تاریک است یا روشن؟ بدون پاسخ مانده‌اند. اما مشخصاً زبان یا همان خانه هایدگر، در همان فرهنگ و هویتی زندگی می‌کند که فرد در آن زندگی می‌کند و زبان ما که برابر ماهیت وجودی ماست، مکان ماست و فضایی است که جهان را از طریق آن کاوش می‌کنیم و آن را معنا می‌بخشیم (بارتولونی، ۲۰۱۵).

البته همانطور که اشاره گردید در برخی موارد، مطالعاتی در حوزه علوم شناختی^۴، در زمینه عملکرد اعصاب و مغز به هنگام استفاده از زبان، در آمیزش با مفاهیم روانشناسی، رفتارشناسی و ادراک فضایی صورت گرفته است که از جمله به برخی از آنها (مثل دو مقاله بوتینی و دولر^۵، ۲۰۲۰؛ رینالدی و مارلی^۶، ۲۰۲۰) در متن مقاله اشاره شده است.

¹ Language of Space

² Space of Language

³ Bartoloni

⁴ Cognitive Sciences

⁵ Bottini & Doeller

⁶ Rinaldi & Marelli

برخی منابع و متون دارای زمینه‌های مشترک دیگر نیز در فرایند تحقیق شناسایی شده‌اند که در بخش مبانی نظری از مکتوبات آنها، به فراخور تحلیل‌های مورد نظر استفاده شده و در بخش منابع مقاله، شناسنامه آنها برای استحضار پژوهشگران ارجمند معرفی شده است. اما خاطر نشان می‌شود که بر اساس مرور نگارندگان بر پژوهش‌های پیشین تا این تاریخ، بررسی‌ها حاکی از آن است که به نظر می‌رسد، می‌توان مفهوم «فضای زبان» را به عنوان مفهومی نوپا در عرصه دانش شهرسازی و سایر علوم وابسته به تولید و خلق فضا قلمداد کرد.

روش‌شناسی پژوهش

مطالعات انجام‌شده در این مقاله مبتنی بر ساختاری مرکب از دو الگوی «تحلیل انتقادی گفتمان» و نیز «پدیدارشناسانه هرمنوتیک» است؛ در حقیقت مقاله پیش رو در بخشی مهم از رویکرد خود نسبت به مقوله فضا و ارتباط آن با مفهوم زبان، یک گفتمان مسلط و تعریف غالب از مفهوم فضا در شهرسازی را مورد نقد قرار داده است؛ تعریفی که غالباً فضا را یک امر کاملاً مجرد و فیزیکی دانسته و در مطالعات، طراحی و برنامه‌ریزی‌ها برای شهر، وجوه دیگر آن را در نظر نمی‌گیرد؛ همچنین مفاهیم زبان-اندیشه در تعریف اجزای مختلف این گفتمان، بخصوص در بحث فضا جایگاه چندانی ندارد.

در بخشی دیگر از مطالعات ریشه‌های مفهوم فضا در ساختار زبان، به روش پدیدارشناسی هرمنوتیک مورد بررسی قرار گرفته است. اصولاً روش پدیدارشناسی در صدد درک لایه‌های عمیق تجربه زیسته درباره یک مفهوم یا پدیده است. این روش به بررسی آگاهی در تجربه‌های انسانی می‌پردازد. روش مذکور مبتنی بر آرای هوسرل، هایدگر، سارتر و مریلوپوتی است. چهار قاعده روش‌شناختی این روش عبارت‌اند از: بازگشت به وظایف سنتی فلسفه، فلسفه بدون پیش‌فرض و قضایای پیشین، نیت‌مندی آگاهی و رد تقابل ذهنیت-عینیت. از این رو پدیدارشناسی در صدد است تا پدیده‌ها را با اتکالی به مشخصه‌ها و ویژگی‌ها یا جوهره خودشان توضیح دهد. در این شیوه تحلیلی، محقق با رها کردن خود از دام همه عادت‌واره‌های فکری پیشین و پرهیز از کاربرد هرگونه نظریه یا فرضیه راهنما آن را توصیف می‌کند (محمدپور، ۱۳۹۲، ۸۶-۸۷). به عبارت دیگر پدیدارشناسی روشی است که به بررسی ماهیت و ذات پدیده‌ها می‌پردازد؛ یعنی بررسی و کاوش آن چیزی که چیزها را به آنچه هستند، تبدیل می‌کند و بدون آن چیز، آن چیز نمی‌توانست چیزی باشد که اکنون هست. پدیدارشناسی، مناسب‌ترین روش برای توصیف ذات یا جوهره یک تجربه زیسته است (فروغی و علیزاده، ۱۳۹۷، ۳۵۸). آمیختگی دو مفهوم فضا و زبان و جستجوی جوهره فضا در مفهوم زبان، به نوعی استفاده از روش پدیدارشناسانه هرمنوتیک را ایجاب می‌نماید.

هرمنوتیک نیز در واقع، تئوری و عمل تفسیر است. نکته مهم در دیدگاه هرمنوتیک این است که به وجود آورنده متن، معمولاً برای توضیح درباره اثر خود حضور ندارد، از این رو محقق باید روش‌هایی را بیابد تا بتواند معانی مندرج در متن مورد مطالعه را کشف کند. روش‌های اصلی جمع‌آوری اطلاعات در این رویکرد شامل تأمل و تفکر، توصیف کیفی عمیق از سوژه‌ها، گزارش‌هایی از ادبیات پژوهش، بررسی گروهی، مشاهده دقیق مکان‌ها و محیط‌ها، مصاحبه عمیق و گاهی مشاهده است (پرتوی، ۱۳۸۷، ۱۷۰). در این مطالعه علاوه بر استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مطالعات اسنادی، از ابزارهایی همچون توصیف کیفی و تفسیر عمیق از دو سوژه فضا و زبان، تأمل و تفکر در تحلیل رابطه بین آنها و همچنین بررسی تجربه زیسته افراد مختلف که منجر به تعریف فضا از دیدگاه شهرسازی در تألیفات آنها شده است، استفاده کرده‌ایم.

یافته‌ها و بحث

زبان به مثابه ابزار در صورت‌بندی مفهوم فضا

تجربه فضا برای شهروندان به واقع بخشی از یک تجربه زیسته^۱ است؛ یعنی حضور در فضا و تجربیات و تعاملات انجام‌شده توسط فرد در آن، زمینه‌ای است که امکان‌ات فهم و درج فضا در ذهن و به عبارتی در زبان و اندیشه انسان را فراهم می‌آورد. اما اینکه چگونه سه مضمون فضا، تجربه زیسته و زبان در یک ارتباط سیستمی و درهم‌آمیخته قرار می‌گیرند، می‌تواند با استفاده از مقوله «صورت‌های زندگی و بازی‌های زبانی» در گفتار ویتگنشتاین مورد بررسی قرار گیرد. آرا ویتگنشتاین نسبت به مقوله زبان به

¹ Lived Experience

دوره زمانی متقدم و متأخر تقسیم می‌شود؛ او در تفکر دوره اول خود زبان را به «تصویر» و در دوره دوم یا متأخر، زبان را به «ابزار» تشبیه کرده است. این تفاوت اهمیت فراوانی در فلسفه زبان دارد؛ تصویر به حکم ماهیتی که دارد، وضع خاصی را نمایش می‌دهد، در حالی که ابزار به واسطه ماهیت خود ممکن است برای اعمال مختلف به کار رود.

در حالت دوم، یعنی تشبیه زبان به ابزار، ویتگنشتاین از این اندیشه که «بازنمایی»^۱ جوهر زبان است روی گردانده و به این اندیشه متوسل می‌شود که زبان، مشتمل بر ابزارهای مختلفی برای ارتباط برقرار کردن با یکدیگر است (اکوان، ۱۳۸۰، ۲۹۶). لذا ویتگنشتاین متقدم در واقع زبان را به قلمرویی مقید کرد که گنجاندن بسیاری مفاهیم در آن قلمرو امکان ندارد، اما در دوره دوم دامنه زبان را چنان فراخ نمود که مفاهیم دیگری را نیز در برمی‌گیرد؛ او در این مرحله به جای زبان صوری و بازنمایانه، به زبان متعارفی که در گفتگوی روزمره مردم مورد استفاده است توجه می‌کند و با توجه به انگاره ابزاری از مفهوم زبان، شرط فهم آن را «کاربرد» در زبان عرفی بیان کرده و به عبارتی کاربرد کلمات را بهترین راه برای فهم معنای آن بیان می‌کند. او می‌گوید: «فهمیدن یک زبان، یعنی توانایی به‌کارگیری آن». بدین ترتیب ویتگنشتاین مفهوم «صورت زندگی»^۲ و «بازی زبانی»^۳ را مطرح کرده است. یعنی هر زبانی صورتی از زندگی است و همین‌طور هر صورتی از زندگی، بازی زبانی ویژه‌ای دارد و بدین ترتیب می‌توان گفت تصویر یک زبان به معنای تصور صورتی از زندگی است (اکوان، ۱۳۸۰، ۲۹۸).

با توجه به روایت مطرح‌شده از مفهوم زبان در اندیشه متأخر ویتگنشتاین و انگاشت ابزاری از آن و سپس پیدایش دو زیر مفهوم صورت زندگی و بازی زبانی، می‌توان از دو وجه گوناگون، ارتباط آن را با مفهوم فضا مورد تحلیل قرار داد. نخست آنکه تبیین ابزاری طبق مفهوم تقریر شده ویتگنشتاین از مقوله زبان، یک انگاره کاملاً نسبی و زمینه‌گرایانه است که آنچه در فهم یک زبان ایفای نقش می‌کند، نه صورت آن، بلکه زمینه یا صورت زندگی آن است. این موضوع به‌خصوص در مورد مقوله فضا و ادراک از آن نیز عینیت داشته و تفاوت‌های عمده‌ای که بین افراد مختلف در سرزمین‌ها و شهرهای گوناگون از مفهوم فضا استنباط می‌شود، عمدتاً برآمده از تفاوت در کانتکست است و به‌نوعی ریشه در زبان یا «فهم از جهان هستی» دارد. زیرا تفاوت در صورت‌های زندگی بین اقوام مختلف طبیعتاً در همه وجوه زندگی و از جمله در مضمون فضا نیز اثرگذار خواهد بود. اینکه در بسیاری از مطالعات متأخر شهرسازی تأکید بر تجربه زیسته، مبنایی در شناخت و ادراک فضا و سپس عملی برای اظهارنظر درباره آن معرفی می‌شود، ارتباط مشهودی با مفهوم صورت‌های زندگی در فلسفه زبان متأخر ویتگنشتاین داشته و با آن مشابهت ماهوی دارد.

اما وجه دوم تحلیل دو مضمون زبان و فضا، بر اساس اندیشه روایت‌شده از ویتگنشتاین بحث برقراری ارتباط در زندگی روزمره و بازی‌های زبانی است؛ زبان به‌مثابه یک ابزار قدرتمند و درعین‌حال منعطف توانایی قابل‌توجهی در ایجاد ارتباط و کنش اجتماعی بین افراد دارد، اما این توانایی بسیط معرفی‌شده در این ابزار (زبان) صرفاً نهفته در خود آن نبوده و در تعامل با محیط است که از یک عبارت یا گزاره زبانی واحد، امکان استنباط مفاهیم مختلف فراهم می‌شود، به‌عبارت‌دیگر محیط یا فضا در زبان جریان داشته و بازی‌های مختلفی از آن را رقم می‌زند و در حقیقت انعطاف مشهود در این ابزار، مرهون شرایط و ویژگی‌های فضای این رخداد زبانی است و لذا از این جهت نیز در هم آمیزش فضا و زبان مورد تأکید واقع‌شده و پیدایش مفهوم «فضای زبان» را به‌عنوان یک ساختار هم‌پیوند، که تعامل مستقیم آن دو را روایت می‌کند، توجیه‌پذیر می‌نماید.

فضای زبان در حقیقت محل بازی‌های زبان، ارتباط اجتماعی روزمره در زمان و مکان و نیز روایتگر صورت‌های زندگی در فضای کالبدی است که در زبان متجلی شده، از آن معنا پذیرفته و درعین‌حال بدان معنا می‌بخشد.

فضای زبان

انسان برای تداوم حیات باید تصویری مجرد از عناصر و فضای محیط خود را در ذهن می‌ساخت تا هم با آن ارتباط و وحدت بیابد و خود را از آن و آنرا از خود کند؛ و هم بتواند آنرا با دیگران در میان بگذارد و درباره‌اش با دیگران تعامل پیدا کند. این تصویر ذهنی همزمان باید فهم و بیان می‌شده است؛ حتی اگر شده به زبان اشاره. پس بدون زبان، هستی فضا و مکان غیر ممکن بوده و از اینرو زبان سازنده و بناکننده‌ی فضای ذهنی نیز است. بدون زبان نه تصور ذهنی فضا ممکن است و نه تجربه به مشارکت گذاشتن وجود آن با دیگران زمانی که در داخل فضا نیستیم. در نتیجه پس از اندیشیدن و تأمل که سخن گفتن روح با خود در اثر

¹ Representation

² Form of Life

³ Language Game

زبان بیان گردید، تأثیرپذیری از محیط اطراف و به تعامل گذاشتن این تجارب با دیگران نیز به واسطه زبان است که منجر به تحول در آدمی می‌گردد. تفاوت در محیط‌های جغرافیایی و زمینه‌های طبیعی، سبب شکل‌گیری زبان‌های گوناگون و در نتیجه ایجاد اندیشه‌های متفاوت در انسان می‌گردد. نظری که بنجامین لی ورف^۱ نیز بر این عقیده بوده که محیط‌های زندگی در ساختار و محتوای زبان اثر می‌گذارد و ساختار زبان، ساختار اندیشیدن را تعیین می‌کند و به‌عنوان «زبان‌شناسی تعیین کننده»^۲ می‌نامد (وورف،^۳ ۲۰۱۲).

از نظر ورف زبان بیش از یک وسیله ارتباطی، برای بیان تفکرات است. در حقیقت عنصر عمده‌ای در شکل‌گیری تفکرات است. بعلاوه با توجه به شکلی از زندگی روزانه خودمان در می‌یابیم که بسیاری از ادراکات و دریافت‌های بشر از جهان خودش توسط زبانی که صحبت می‌کند طرح‌ریزی و همانند کامپیوتر برنامه‌ریزی می‌شود. ذهن انسان مانند کامپیوتر واقعیت‌های خارجی را تنها منطبق با برنامه ضبط کرده و ساختار آنرا شکل می‌دهد (هال، ۱۹۶۶، ۱-۲). زبان‌ها از لحاظ واژگان آشکارا با یکدیگر متفاوت‌اند و این تفاوت بطور عام به تفاوت محیط سخنگویان آن زبان‌ها وابسته است. مثلاً ورف مشاهده کرده است که زبان اسکیمو برای انواع مختلف برف واژه‌های گوناگونی دارند؛ در حالی که در زبان‌های اروپایی فقط یک واژه برف وجود دارد. اما زبان آزتک^۴ در این مورد حتی از زبان‌های اروپایی فقیرتر است زیرا فقط یک واژه را برای سرما، یخ و برف به کار می‌برد (هنله و برون، ۱۹۵۸)^۵. در نتیجه محیط زندگی و فرهنگی روی زبان اثر می‌گذارد و زبان به نوبه خود روی اندیشه تأثیر می‌گذارد.

ادوارد ساپیر^۶ نیز در این موارد با ورف هم عقیده است؛ به نظر ساپیر محیط زندگی شخص در جهان‌بینی و رشد شخصیت اثر دارد و زبان یکی از عوامل محیط شخص است، بنابراین زبان نه تنها در جهان‌بینی بلکه روی اندیشه شخص نیز تأثیر دارد (فکور، ۱۳۸۲). ساپیر مدارک زیادی در مورد قلمروی وسیع‌تر ارائه می‌دهد و مدعی است که واژگان یک زبان، به وضوح، محیط جغرافیایی و اجتماعی یک قوم را منعکس می‌کند. در واقع کل واژگان یک زبان «سیاهه پیچیده‌ای از اندیشه، تصورات، علائق و مشاغل است که توجه آن قوم را به خود جلب کرده‌اند...» (ساپیر، ۱۹۱۲، ۹۰-۹۱). ساپیر معتقد است که بشر طوری آفریده شده که بتواند بطور طبیعی راه برود، پس راه رفتن ذاتی و زیست‌شناختی است؛ اما سخن گفتن فرق می‌کند. به نظر او انسان طوری آفریده شده که بتواند سخن بگوید، اما این ناشی از این واقعیت است که انسان منحصراً در طبیعت زاده نشده، بلکه در آغوش جامعه‌ای پرورش یافته است که مسلماً او را به سنت‌ها و آداب و رسومش رهنمون می‌سازد. اگر انسان را از جامعه دور نگه داریم شیوه راه رفتن را یاد خواهد گرفت اما هرگز رسم سخن گفتن را نخواهد آموخت (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۲).

این فضای زبان، در معماری و شهرسازی معاصر به دست فراموشی سپرده شده است؛ زیرا راه معماری و شهرسازی معاصر از استانداردهای طراحی و سرانه و در کل از یک‌سری فرمول‌های ریاضی می‌گذرد. معادلاتی که در همه‌جای جهان تعبیری در آن ایجاد نمی‌شود و گویا همه انسان‌ها در یک زبان، در یک محیط و در یک گستره جغرافیایی زندگی می‌کنند و این در حالی است که ریاضیات به واقعیات کاری ندارد، بلکه با روابط منطقی بین واقعیات سر و کار دارد. چنانچه در فضاهای ریاضی تعریف شده نیز دیدیم که توجهی به زندگی انسان و واقعیات نشده و به‌صورت انتزاعی به فضا پرداخته شده است. مدل‌های ریاضی سعی در محدود کردن زندگی انسانی کرده و با متغیرهایی که معرفی می‌نمایند درصد قطعی نشان دادن زندگی هستند؛ در حالی که نسبت با واژه انسان عجین شده است زیرا انسان قدرت اختیار دارد. از طرف دیگر استانداردهای طراحی و برنامه‌ریزی (معماری و شهرسازی) در نقطه مقابل خلاقیت انسان قرار می‌گیرد؛ زیرا با معرفی اعدادی برای طراحی و برنامه‌ریزی سعی در محدود کردن طراح کرده و در آخر به یک‌سری طرح‌های شبیه به هم و مدولار شده می‌رسیم. اساساً خلاقیت، ثمره تخیل زایا و در عین حال روشمند است. تخیل یعنی توانایی تجسم چیزی که تاکنون وجود نداشته یا مشاهده نشده است (باطنی، ۱۳۷۳). که این فضا هم چنانچه گفته شد در سلطه زبان طراح یا برنامه‌ریز رخ می‌دهد. طراح اول فضایی تخیلی را در ذهن خود -از طریق زبان- ترسیم و توجیه می‌کند و با تبعیت از زبان برایش ارتباطات منطقی یا حسی برقرار می‌نماید و بعد آن تخیل ذهنی را بر روی کاغذ رسم و بیان می‌کند. وقتی همین اثر اجرا شود، برقرار کننده ارتباط بین اجرا و شکل تخیل شده زبان است و با زبان طراح می‌تواند فرق بین آن دو را تبدیل به

¹ Benjamin Lee Whorf

² Linguistic determinism

³ Whorf

⁴ Aztec

⁵ Henle & Brown

⁶ Edward Sapir

تفکر نموده و سپس بیان کرد. زبان، با اتکاء به ساختار درونی خود مقام تشکیل دهنده‌گان فضا را نیز مشخص و ترسیم می‌کند. جهان زبان منطبق ارتباطات فضایی را محک زده و ارزیابی و ارزش‌گذاری می‌کند. شبکه ارتباطات جهان خارج برآمده از ارتباطات طبیعی بین واژگان در هر ساختار زبانی است. زیرا زبان خود نتیجه همزمان دال و مدلول و علت و معلول است. از مصادیق فضاسازی زبان کلماتی است که در فارسی روابط پیچیده فامیلی را فضاسازی می‌کند و مشخصاً این فضا متفاوت خواهد بود؛ پسرعمو، دخترعمو، پسر دایی، دختر دایی، باجناق، جاری، خواهر شوهر، برادر زن و... که ضمن تعریف، جایگاه گروه-بندی را مشخص و مثلاً حریم روابط را -محرم/ نامحرم- تعریف و سازماندهی می‌کند. یا بالای فضا/ پایین فضا، ضمن وزن‌دهی و ارزش‌گذاری طیف بین پایین و بالا از طریق ارتباط و پیوند بین اشخاص و جایگاه اجتماعی آنان و مکان یک مجموعه یا پالت خاص فضایی را شکل می‌دهد که کاملاً زنده و در فرآیندی از گفت‌وگو و پیام‌رسانی است که در نوع خود بی‌نظیر است. پس می‌توانیم بگوییم که فضا ادامه و دنباله‌گوش و زبان است که از حالت زبانی به تدریج شکلی بیولوژیکی و سپس فیزیکی به خود می‌گیرد. این قسم از شکل‌گیری فضا آنرا کاملاً برای مخاطب و ناظر قابل خوانش و قرائت می‌کند و به وحدت بین انسان با فضا تحقق می‌بخشد و آنرا ممکن می‌کند. اگر فضای زبان شکل بگیرد هم باعث غنا و تقویت زبان خواهد شد و هم کیفیت فضا و فاصله گرفتن از نافضا تضمین می‌گردد.

نتیجه‌گیری

در دنیای شهرسازی، معماری و مهندسی ساختمان و طراحی مدتهاست که فضا به‌عنوان پدیده‌ای کاملاً ملموس و عینی و کمی تعریف شده است. این تعریف از فضا نوعی اتکای افراطی به شیوه تقلیل‌گرایی^۱ است. فضا، به‌عنوان یک دستگاه فیزیکی مسلماً با واقعیت فضای زیست انسان و فضایی که واقعاً انسان در آن «می‌زیید» انطباق ندارد. به‌عبارت‌دیگر، فضای تجربیدی و فضای فیزیکی هیچ‌کدام فضای واقعی زیست نیست، بلکه فضا یک سیستم نسبی، کاملاً باز و ارتباط‌مند است. انسان با فکر و ذهن خود بخش جدایی‌ناپذیری از فضای زیست است.

کودک انسان از بدو تولد، فضا و زبان را به تدریج کشف می‌کند و در آن‌ها غوطه‌ور می‌شود. این موقعیت را بدون شک ذهن و اندیشه او در اختیارش قرار می‌دهند. آنچه فضای زیست را موجودیت می‌بخشد، چه کمی و عینی، و چه کیفی و ذهنی بدون وجود زبان نه قابل‌درک است، نه تعبیر و به خاطر سپاری. شاید برای تشریح بهتر این موضوع باید به فردی چون هلن کلر^۲، قبل از آنکه زبان و معنا را درک کند، اشاره نمود؛ و یا برعکس به کسانی اشاره نمود که به‌واسطه بیماری زوال عقل دیگر توان درک ارتباطات بین پدیده‌ها را از دست می‌دهند. زبان و قدرت اندیشه هستند که ماهیت واقعی فضای زیست را مکشوف نموده و جریان تداوم حیات را انسان را در آن محقق نموده و فرد را به فضای زیست پیوند می‌زند و او را در فضای زیست نسبی حل می‌نماید.

در این مقاله دریافته‌اند اصولاً با ماهیت فضا (ی زیست) تناسبی ندارد. فضای زیست شبکه‌ای پیچیده از عناصر فیزیکی و عوامل غیرمادی است. زبان به‌عنوان عامل و حامل تفکر، و به نمایش گذارنده جهان، تنها وسیله‌ای است که می‌تواند فضای واقعی را وانمود نماید؛ فضا به‌مثابه ساحتی ارتباطی که عناصر مادی و غیرمادی آن، خود، هریک بار معنایی گسترده و پیچیده‌ای را می‌باید حمل کنند تنها می‌تواند در چارچوب زبان که ماهیتی کاملاً متناظر دارد و معنادار بودن از آن برمی‌خیزد، تعریف شود. پس فضا در واقع موجودیت خود را از جهان زبان کسب می‌کند و زبان ساخت است. لذا در این مقاله برای تبیین آن از مفهوم «فضای زبان» استفاده شده است؛ هر چند می‌توان در مراتبی نازل‌تر از زبان فضا هم سخن گفت. بنابراین زبان ابزار درک فضا نیست، بلکه خود فضاست.

حتی کسانی که فضا را در ارتباط صرفاً فیزیکی بین اجزا در شهر تلقی می‌کنند، برای توجیه نظر خود وابسته به فرایندهای تفکری هستند که تنها در چارچوب زبان امکان‌پذیر است. این در حالی است که نسبی بودن فضای زیست انسانی امروزه کاملاً در محافل علمی جای خود را باز کرده است. نسبی بودن فضا را می‌توان وابسته به نسبیت در فرایندها و نحوه تفکر دانست که خود مرتبط و هم‌پیوند با مقوله زبان است؛ پس برای تعبیر و تفسیر و یا بازنمایی فضا، که باعث درک فضا و برقراری ارتباط با آن می‌شود، و به نوعی باعث شخصی‌سازی و درونی‌سازی موجودیت آن نیز می‌گردد، نیاز به وجود زبان و بازی‌های زبانی است.

¹ Reductionism

² Helen Adams Keller

درونی‌سازی یک مفهوم نیاز به وجود «خود» دارد؛ و این «خود» فارغ از زبان عملی نیست. هلمن کلر موجود بسیار غریبی است که تا خودی خود را از طریق زبان کشف نکرد یک زندگی نزدیک به حیات گیاهی داشت. انسان با زبانش و قدرت گوییش و تفکرش انسان است، لذا ادراک و تفسیر فضای یک انسان فارغ از زبان او اصولاً بی معنا و فاقد کاربرد است؛ زیرا این زبان است که در نهایت پالس‌ها و تکانه‌های حسی را به مفاهیم پیچیده و قابل درک تبدیل می‌کند.

اگر درک فضا را پیامد کنش‌ها و دانسته‌های ذخیره شده در زبان بدانیم، می‌توان تا آنجا پیشرفت که بگوییم رابطه زبان و فضا (و درک آن) مانند رابطه بین آب و اتم‌های اکسیژن و هیدروژن است. برداشت تفکر مدرن از فضای زیست انسانی و تلاش در تدوین و تحمیل یک زبان واحد برای فضا (زبان فضا) تلاشی بیهوده برای نادیده گرفتن و رد نسبیت فضاست؛ پذیرش نسبیت فضا بدون پذیرش نقش زبان در فرایند تفکر نیز ممکن نیست.

منابع

- آرنه‌ایم، رودولف. (۱۹۷۷). *پویه‌شناسی صور معماری*. ترجمه مهرداد قیومی‌بیدهدی. تهران: انتشارات سمت.
- آقاگل‌زاده، فردوس. (۱۳۸۲). نگاهی به تفکر و زبان. *تازه‌های علوم‌شناختی*، ۱۷، ۵۷-۶۴.
- اکوان، محمد. (۱۳۸۰). ویتگنشتاین: زبان و فلسفه. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ۲۹۳-۳۰۸.
- اهری، زهر. (۱۳۹۳). *مکتب اصفهان در شهرداری: دستور زبان طراحی شالوده شهری*. چاپ دوم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وابسته به اوقاف و امور خیریه؛ موسسه متن فرهنگستان هنر.
- بارت، رولان. (۱۹۶۷). نشانه‌شناسی و فضای شهری. ترجمه عظیمه ستاری. *ماهنامه سوره*، ۵۱-۵۰، ۱۹۹-۲۰۳.
- باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). رابطه زبان و تفکر. *مجله دانشکده ادبیات*، ۸-۶، ۵۱-۶۶.
- براتی، ناصر. (۱۳۸۲). بازشناسی مفهوم خانه در زبان فارسی و فرهنگ ایرانی. *خیال (فرهنگستان هنر)*، ۸، ۲۴-۵۵.
- براتی، ناصر. (۱۳۸۲). *زبان، تفکر و فضا، پیش‌درآمدی بر نگره‌های بعد از مدرنیسم به محیط‌زیست*. تهران: سازمان شهرداری‌های کشور.
- براتی، ناصر. (۱۳۸۲). نگاهی نو به مفهوم شهر از نظرگاه زبان و فرهنگ فارسی. *هنرهای زیبا*، ۱۳، ۴-۱۵.
- براتی، ناصر. (۱۳۹۰). *ورهنگ؛ کهن‌الگوی ناشناخته در فرهنگ ایرانی-اسلامی*. *مجله منظر*، ۱۷، ۲۴-۲۵.
- بیکن، ادموند. (۱۹۷۶). *طراحی شهرها*. ترجمه فرزانه طاهری. چاپ سوم. تهران: انتشارات شهیدی.
- پرتوی، پروین. (۱۳۸۷). *پدیده‌شناسی مکان*. تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- پورمند، حسنعلی و ریخته‌گران، محمدرضا. (۱۳۸۵). *حقیقت مکان و فضای معماری*. *دوفصلنامه مطالعات هنر اسلامی*، ۴، ۴۳-۶۰.
- پیران، پرویز. (۱۳۹۲). فضایی شدن مفهوم جهان سوم و مسائل آن، مورد ایران. تهران: شانزدهمین نشست یکشنبه‌های انسان‌شناسی و فرهنگ.
- تقویان، ناصرالدین‌علی. (۱۳۹۰). *فهم انتقادی، پیش شرط روش‌شناختی مطالعات میان‌رشته‌ای*. *مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، ۳(۴)، ۲۱-۴۴.
- حاجی‌علی اورک‌پور، صبورا. (۱۳۸۸). *سیر اندیشه‌های‌دگر در باب زبان*. *ماه فلسفه*، ۲۴، ۷۹-۸۹.
- داداش‌پور، هاشم و یزدانیان، احمد. (۱۳۹۸). *فضا را چگونه بخوانیم؟ از خوانش پدیدارشناسانه تا خوانش انتقادی فضا*. *دانش شهرداری*، ۳(۲)، ۱-۱۴.
- رفعیان، مجتبی و حسین‌پور، علی. (۱۳۹۰). *نظریه، شهر، فضا، مدیریت شهری*. تهران: انتشارات طحان.
- ژلنیتس، آندری. (۲۰۰۷). *فضا و نظریه اجتماعی*. ترجمه آیدین ترکمه. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سیلورمن، ج. ه. (۱۹۸۷). *نظرات مرلوپونتی در باب زبان و ارتباط*. ترجمه نگار داوری‌اردکانی. *نامه فرهنگ*، ۴۲، ۱۰۸-۱۱۵.
- شعله، مهسا. (۱۳۸۸). *روش‌شناسی تحلیل حوزه‌های نشانه-معنایی شهر*. *هنرهای زیبا*، ۳۹، ۱۰۵-۱۱۶.
- شولتز، کریستیان. (۱۹۷۱). *وجود، فضا و معماری*. ترجمه ویدا نوروز برازجانی. تهران: پرهام نقش.
- صاحب‌جمعی، حمید. (۱۳۸۸). *زبان و اندیشه*. *ایران‌شناسی*، ۵۴، ۳۰۰-۳۰۸.
- فراش‌خیابانی، مریم و شهلبیان، پویان. (۱۳۹۸). *از کافه‌ها بیاموزیم: کافه‌ها به مثابه دگرفضاها*. *مطالعات شهری*، ۳۰، ۱۰۹-۱۲۱.
- فروغی، یاسر و علیزاده، سجاد. (۱۳۹۷). *روش تحقیق و آمار*. تهران: انتشارات اندیشه احسان.
- فضلی، قاسم. (۱۳۹۴). *ارتباط بین فهم و زبان در اندیشه ویتگنشتاین و گادامر*. *پژوهش‌های معرفت‌شناختی*، ۹، ۱۴۲-۱۶۸.
- فکوری، ابراهیم. (۱۳۸۲). *رابطه زبان و اندیشه از دیدگاه روان‌شناسی*. *ایران‌شناسی*، ۱۵(۵۹)، ۵۴۹-۵۵۶.

- فلاح، محمدصادق و شهیدی، صمد. (۱۳۹۴). نقش مفهوم توده- فضا در تبیین مکان معماری. *فصلنامه علمی- پژوهشی مرکز پژوهشی هنر معماری و شهرسازی نظر*، ۱۲(۳۵)، ۲۷-۳۸.
- کپس، جنوری. (۱۹۷۱). *زبان تصویر*. ترجمه فیروزه مهاجر. تهران: انتشارات سروش.
- کمالی، سید مجید. (۱۳۸۴). حقیقت زبان در اندیشه هیدگر. *نامه فرهنگ*، ۵۶، ۸۴-۹۹.
- گروتر، یورک. (۱۹۸۷). *زیبایی‌شناسی در معماری*. ترجمه عبدالرضا همایون، جهانشاه پاکزاد. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- محمدپور، احمد. (۱۳۹۲). روش تحقیق کیفی ضد روش ۲. تهران: انتشارات جامعه شناسان.
- نصر، حسین. (۱۳۷۳). عالم خیال و مفهوم فضا در مینیاتور ایرانی. *فصلنامه هنر*، ۲۶، ۷۹-۸۶.
- هال، ادوارد تی. (۱۹۶۶). *بعد پنجم*. ترجمه منوچهر طبیبیان. چاپ نهم. تهران: دانشگاه تهران.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۹۳۴). *کتاب آبی*. ترجمه مالک حسینی. تهران: انتشارات هرمس.

References

- Aghagolzadeh. F. (2003). Thinking and Language: an Overview. *Advances in Cognitive Sciences*, 5(1), 57-64. (in Persian)
- Ahari. Z. (2015). *Isfahan School in Urban Design: Grammar of Urban Structure Design*. 2nd Edition. Tehran: Matn.Honar Publication. (in Persian)
- Akvan. M. (2001). Wittgenstein: Language and Philosophy. *Journal of the Faculty of Letters and Humanities (Tehran)*, 48(160), 293-308. (in Persian)
- Arnheim, R. (1977). *The Dynamics of Architectural Form*. Translated by Qayyoomi Bidhendi. M. Tehran: Samt Publication. (in Persian)
- Bacon. E. (1976). *Design of Cities*. Translated by Taheri. F. 3rd edition. Tehran: Shahidi Publication. (in Persian)
- Barati. N. (2004). A new look at the concept of the city from the perspective of Persian language and culture. *Honar-Ha-Ye-Ziba*, 13(13), 4-15. (in Persian)
- Barati. N. (2012). "Varhang", the lost Iranian-Islamic Archetype. *Manzar Journal*, 3(17), 24-25. (in Persian)
- Barthes. R. (1967). Semiology and the urban. *Soore magazine*, 50-51, 199-203. (in Persian)
- Bartoloni, P. (2015). The Space of Language and the Place of Literature. In B. Richardson (Ed.), *Spatiality and Symbolic Expression* (PP. 129-153). New York: Palgrave Macmillan.
- Batani. M. (1995). The relationship between language and thinking. *Faculty of literature magazine. University of Tehran*, 6-8, 51-66. (in Persian)
- Bloom, P. (1999). *Language and space*. Cambridge: The MIT Press.
- Bottini R, & Doeller CF. (2020) Language experience in cognitive maps and image spaces. *Trends Cogn Sci*. 24(11), 855-856.
- Dadashpour. H., & Yazdani. A. (2019). How to read the space? From phenomenological to the critical reading of space. *Urban Planning Knowledge Journal*. 3(2), 1-14. (in Persian)
- Fakouri. E. (2004). The relationship between language and thought from a psychological perspective. *Iranshenasi Journal*, 15 (59), 549-556. (in Persian)
- Falahat. M., & Shahidi. S. (2016). The role of mass - space concept in explaining the architectural place. *Bagh-E Nazar*, 12(35), 27-38. (in Persian)
- Farash Khiabani. M., & Shahabian. P. (2019). Learning from Cafés: Cafes as "other spaces". *Motaleate Shahri*, 8(30), 109-121. (in Persian)
- Fazli. G. (2015). The nexus between understanding and language in Wittgenstein and Gadamer. *The Epistemological Research (Afaqhe Hekmat)*, 4(10), 141-166. (in Persian)
- Foroughi. Y., & Alizadeh. S. (2019). *Research Methods and Statistics*. Tehran: Andishehehsan Publication. (in Persian)
- Grbin, M. (2015). Foucault and Space. *Sociološki Pregled*, 49(3), 305-312.
- Grütter, J.K. (1987). *Aesthetics in Architecture*. Translated by Pakzad. J. Homaun. A. Tehran: Shahid Beheshti University. (in Persian)
- Hajiali Orakpour, S. (2010). Heidegger's Thought on Language. *K.m.falsafeh Journal*. 24, 79-89. (in Persian)
- Hall. E.T. (1966). *The Hidden Dimension*. Translated by Tabibian. M. Tehran: University of Tehran. (in Persian)

- Harvey, D. (1990). Between space and time: Reflections on the geographical imagination. *Annals of the Association of American Geographers*, 80(3), 418-434.
- Henle, P., & Brown, R. (1958). *Language, Thought & Culture*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Hickmann, M., & Robert, S. (Eds.) (2006). *Space in Languages: Linguistic Systems and Cognitive Categories*. Amsterdam: John Benjamins publishing company.
- Kamali, M. (2006). The truth of language in Heidegger's thought. *Nameh- Farhang*, 56, 84-99. (in Persian)
- Kepes, G. (1971). *Language of Vision*. Translated by Mohajer. F. Tehran: Soroush Publication. (in Persian)
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space*. Oxford: Blackwell.
- Levinson, S. (1996). Language and Space. *Annual Review of Anthropology*, 25, 353-382.
- Levinson, S. (2003). *Space in Language and Cognition: Explorations in Cognitive Diversity (Language Culture and Cognition)*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Mitchell, K. (2000). The Culture of Urban Space. *Urban Geography*, 21(5), 443-449.
- Mohammadpur, A. (2014). *Qualitative Research Method, Counter Method 2*. Tehran: Jameeshenasan Publication. (in Persian)
- Nasr, H. (1995). The world of imagination and the concept of space in Iranian miniature. *Honar Journal*, 26, 79-86. (in Persian)
- Norberg-Schulz, C. (1971). *Existence, Space and Architecture*. Translated by Norouz Barazjani. V. Tehran: Parham Publication. (in Persian)
- Partovi, P. (2009). *Phenomenology of Place*. Tehran: Matn-e-Honar Publication. (in Persian)
- Piran, P. (2014). Spatialization of the concept of the Third World and its issues, the case of Iran. Tehran: Sixteenth Sunday Anthropology and Culture Meeting. (in Persian)
- Pourmand, H., & Rikhtegaran, M. (2006). The Essence of Place and the Architectural Space. *Islamic Art Journal*, 2(4), 43-60. (in Persian)
- Rafieian, M., & Hoseinpour, A. (2012). *Theory, City, Space, Urban Management*. Tehran: Tahan Publication. (in Persian)
- Rinaldi, L., & Marelli, M. (2020). Maps and Space Are Entangled with Language Experience. *Trends in Cognitive Sciences*, 24(11), 853-855.
- Sahebajami, H. (2010). Language and thought. *Iranshenasi Journal*, 54, 300-308. (in Persian)
- Sapir, E. (1912). Language and Environment. *American Anthropologist*, 14(2), 226-242.
- Shields, R. (1999). *Lefebvre, Love, and Struggle: Spatial Dialectics*. London: Routledge.
- Sholeh, M. (2009). The urban semiotic field's analysis methodology. *Honar-Ha-Ye-Ziba*, 39, 105-116. (in Persian)
- Silverman, J.H. (1987). Merleau-Ponty on language and communication. Translated by Davari Ardakani, N. Nameh, *Farhang journal*, 42, 108-115. (in Persian)
- Trancik, R. (1986). *Finding Lost Space: Theories of Urban Design*. New York: John Wiley & Sons.
- Whorf, B. L. (2012). *Language, thought, and reality: Selected writings of Benjamin Lee Whorf*. Mit Press.
- Wilcox, S., & Martinez, R. (2020). The Conceptualization of Space: Places in Signed Language Discourse. *Frontiers in Psychology*, 11, 2-16.
- Wittgenstein, L. (1934). *The Blue Book*. Translated by Hoseini, M. Tehran: Hermes. (in Persian)
- Zieleniec, A. (2007). *Space and Social Theory*. Translated by Torkameh, A. Tehran: Elmi Farhangi Publishing Co. (in Persian)